

# تحول و دگردیسی در نمای جامعه‌شناختی شیعیان عراق در قرن بیستم (علل - پیامدها)

دکتر سجاد دادفر

استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه

## چکیده

به دنبال استقلال عراق از امپراتوری عثمانی و تشکیل نظام سلطنتی در این کشور، شیعیان عراق نیز در موقعیت جدیدی قرار گرفتند. در زمان حکومت پادشاهی و عصر جمهوری به واسطه سیاست‌های دولت‌های حاکم بر عراق، تغییرات عمده‌ای در ساخت اجتماعی جامعه شیعی این کشور رخ داد که از جمله این تغییرات به افزایش روند شهری شدن این جامعه می‌توان اشاره نمود. تحول و دگردیسی در نمای جامعه‌شناختی شیعیان عراق از جمعیتی اکثراً روستایی به جمعیتی اکثراً شهری در کنار وقوع برخی از رخدادها و پدیده‌های سیاسی و فکری در عرصه داخل و خارج از عراق، در طی قرن بیستم، شیعیان این کشور را در موقعیت جدیدی قرار داد. واکنش شیعیان در برابر این تحولات منجر به ایجاد شرایط تازه‌ای گردید که فهم این شرایط در تحلیل نهایی سرنوشت جامعه شیعی عراق در قرن بیستم تأثیرگذار خواهد بود. در مقاله پیش روی تلاش گردیده تا ضمن بررسی این شرایط، تأثیرات آن بر ساختار اجتماعی و تحولات سیاسی شیعیان عراق مورد توجه قرار گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** عراق، شیعیان، ساختار اجتماعی، جنبش سیاسی، حزب بعث، ایران.

## مقدمه

به دنبال جنگ جهانی اول و اشغال عراق توسط بریتانیا، تحولات عمیقی در ساختار اجتماعی شیعیان این کشور به وقوع پیوست. در سال‌های پایانی حاکمیت عثمانی‌ها بر عراق، به واسطه سیاست‌های این دولت در اسکان عشایر که از عهد مدحت پاشا و به شکل جدی پیگیری گردید، سرانجام در پایان قرن نوزدهم بخش عمده‌ای از این قبایل یکجانشین شده و به زندگی روستایی روی آوردند. این مسئله باعث گردید تا از سال ۱۹۲۱ قبایل کوچ‌نشین به تدریج اهمیت خود را از دست داده و در اقلیت قرار گیرند. این در حالی بود که زندگی یکجانشینی و کشاورزی روز به روز در حال گسترش بود. در حالی که در سال ۱۸۶۷ قبایل کوچ‌نشین ۳۵ درصد جمعیت عراق عثمانی را تشکیل می‌دادند، در سال ۱۸۹۰ این رقم به ۲۵ درصد و در سال ۱۹۰۵ به ۱۷ درصد و تا سال ۱۹۳۰ به کمتر از ۱ درصد کاهش یافت. این در حالی بود که جمعیت روستایی از ۴۱ درصد در سال ۱۸۶۷ به ۵۰ درصد در سال ۱۸۹۰ و ۵۹ درصد در سال ۱۹۰۵ افزایش یافت. آمار جمعیت روستایی تا سال ۱۹۳۰ به رقمی معادل ۷۲ درصد رسید (الراوی، ۱۹۸۹، ص ۱۱۸-۱۲۰).

به دنبال استقلال عراق از امپراتوری عثمانی و تشکیل دولت‌های ملی، روند تحول در ساختار جامعه مدنی عراق به گونه‌ی دیگری رقم خورد. در دوران پادشاهی و در عصر جمهوری به تدریج و در نتیجه عوامل مختلفی، بخش عمده‌ای از کشاورزان با مهاجرت از زیستگاه‌های طبیعی خود، به شهرهای بزرگ این کشور روی آوردند. از آنجایی که بخش عمده‌ای از این مهاجرین را شیعیان تشکیل می‌دادند، این امر منجر به ظهور تحولاتی در میان جامعه شیعی عراق گردید.

مهاجرت کشاورزان شیعه به شهرهای بزرگ و مخصوصاً بغداد، باعث تحول و دگربرداری در نمای جامعه‌شناختی شیعیان از جمعیتی اکثراً روستایی به جمعیتی اکثراً شهری گردید. اما با این حال، این مهاجران شیعه بودند که رتبه فقرای محروم و

حاشیه‌نشین شهری را ارتقاء بخشیدند. آنها در شهرها، بدون داشتن کار مطمئنی در حاشیه شهرها زندگی می‌کردند و برای نخستین بار، گروه منظمی از جامعه را تشکیل می‌دادند. در نتیجه در حالی که در نیمه اول قرن بیستم، بخش عمده‌ای از شیعیان را کشاورزان فقیر روستایی تشکیل می‌دادند، در نیمه دوم، این گروه به شهرنشینان فقیر و طبقه متوسطی تبدیل شدند که آرمان‌ها و رویاهای جدیدی را دنبال می‌نمودند. همچنین با تمرکز حکومت در بغداد و ایجاد فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جدید، مخصوصاً بعد از کسب درآمدهای فزاینده نفتی، به تدریج جمعی از تجار شیعه از شهرهای مقدس نجف و کربلا به بغداد مهاجرت نموده و در پایتخت مستقر شدند. فرزندان این گروه بعدها ضمن تحصیل در دانشگاه‌های جهان عرب و غرب، طبقه جدیدی را تشکیل دادند که پس از جنگ جهانی دوم خود را در عرصه سیاسی عراق ظاهر ساختند. از سوی دیگر در کنار این تحولات اجتماعی، وقوع حوادث و رخدادهایی در طی قرن بیستم، در عرصه داخل و خارج از عراق، شرایط جدیدی را برای شیعیان این کشور به وجود آورد. وقوع انقلاب مشروطه ایران، رقابت دول بزرگ اروپایی در اشغال و غارت کشورهای اسلامی، جنگ جهانی اول و اشغال عراق، انقلاب ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم، قدرت‌گیری حزب بعث و پیروزی انقلاب اسلامی ایران از جمله تحولاتی بودند که جامعه شیعی عراق را شدیداً متأثر نمود. به نظر می‌رسد که پیامد این تحولات علاوه بر آنکه جامعه شیعی عراق را از حیث صورت‌بندی اجتماعی متحول و آن را به جامعه‌ای بیشتر شهرنشین تبدیل نمود، در عین حال در استحکام هویت قومی و ورود آن در عرصه فعالیت‌های سیاسی نقش مؤثری داشت. در مقاله حاضر تلاش گردیده تا ضمن توجه به عواملی که از حیث سیاسی و اجتماعی منجر به تغییر در سیمای جامعه‌شناختی شیعیان عراق گردید، پیامدهای این تحولات، در عرصه‌های اجتماع و سیاست مورد توجه قرار گیرد.

## جامعه شیعی عراق در آستانه قرن بیستم

در آغاز قرن بیستم، شیعیان عراق به دو گروه شهری ساکن در شهرهایی چون نجف، کربلا، حله و بغداد و روستایی که بیشتر بافتی قبیله‌ای داشته و کمتر قابل کنترل بودند تقسیم می‌شدند (Batatu, 1989, p.49). این شهرها، به ویژه کربلا و نجف، علاوه بر آنکه اماکن مقدس و محلی برای تعلیم و تزکیه طلاب و زائران به حساب می‌آمدند، در عین حال مراکزی برای داد و ستد، تجار و صنعتگران و نیز محل انبار کالا، مقر حکومت محلی و پادگان‌های نظامی به شمار می‌رفتند. در مقابل، قبایل و چادرنشینان اسکان‌یافته در مناطق روستایی، اگر چه هنوز بخشی از ویژگی‌های بدوی و خصلت‌های ایلی چون خشونت، غارت و ... را حفظ نموده بودند، اما عمدتاً به کار کشاورزی و پرورش دام مشغول بودند (فولر، فرانکه، ۱۳۸۴، ۱۹۱).

به دنبال جنگ جهانی اول و استقلال عراق از امپراتوری عثمانی، تغییر قابل توجه در بافت مدنی جامعه عراق، پدیده مهاجرت از مناطق روستایی و عشایری به شهرهای بزرگ بود. این مهاجرت‌ها، که بخش عمده‌ای از آن متوجه شیعیان بود در پس از جنگ جهانی دوم، شتاب بیشتری به خود گرفت.

### ۱. پدیده مهاجرت و عوامل مؤثر بر آن

به نظر می‌رسد مهاجرت شیعیان عراق به شهرهای بزرگی چون بغداد، ناشی از چند عامل عمده بوده است:

۱.۱- قوانین مربوط به مالکیت و نظام ارضی: شرایط بسیار بد اقتصادی روستائیان و قوانین مربوط به مالکیت را می‌توان یکی از دلایل مهم جذب روستائیان به مناطق شهری دانست (الجعفری، ۲۰۰۰، ۳۵). بنابر قانون سال ۱۸۶۹م/۱۲۸۶ق، حکومت عثمانی درباره زمین، تاپو<sup>۱</sup> (Tapu)، مالکیت زمین در جنوب عراق را که پیش از این

۱. دفتر ثبت املاک

سیال و به صورت اشتراکی در دست قبیله‌ها بود، ثبت و تثبیت کرد. یکی از پیامدهای این اقدام نوگرایانه این بود که جمعیت روستایی به طبقه رعیت در بند تبدیل شدند که شمار اندکی از ملاکان بزرگ و شیوخ قبایل که تولید گندم، برنج، خرما و پشم را در اختیار داشتند، آنان را به کار می‌گرفتند. قوانین مصوب در سال‌های ۱۹۲۲م/۱۳۴۰ق، ۱۹۳۱م/۱۳۴۹ق و ۱۹۳۳م/۱۳۵۱ق، در مورد اصلاح نظام ارضی، نه تنها مشکلات کشاورزان را حل ننمود بلکه موجب افزایش قدرت شیوخ و مالکین گردید (حسین، ۱۹۵۸، ۱۱۳).

در واقع در زمان رژیم سلطنتی در عراق که ۳۵ سال به طول انجامید، توزیع نادرست درآمد روستایی، فقر کشاورز روستایی، و نظام قدیمی تملک زمین ادامه یافت. دولت تلاش کرد تا با اختصاص دادن سرمایه‌های توسعه برای تقسیم زمین‌های دولتی غیر مزروعی، بین روستائیان و تعداد معدود دیگری از افراد، مثل فارغ‌التحصیلان دانشکده کشاورزی از کنار این مسئله و مشکل بگذرد. بین سال‌های ۱۹۵۲م/۱۳۷۱ق و ۱۹۵۴م/۱۳۷۳ق) ۲/۱ میلیون دونم<sup>۱</sup> زمین توزیع شد و در سال ۱۹۵۸م/۱۳۷۷ق، بیش از ۵۳۰۰۰ نفر بر روی زمین‌های دولتی می‌زیستند. معروف‌ترین طرح تقسیم، پروژه دجیله در بیست و پنج مایلی، جنوب شرقی کوت بود. اما این پروژه‌ها، آن قدر دامنه‌شان کوچک بود که تأثیری در تسلط زمین‌داران بزرگ بر اقتصاد روستایی نداشت. این زمین‌داران در مجلس در برابر هر گونه تلاشی، در زمینه اصلاحات ارضی یا اصلاحات مالیاتی، ایستادگی می‌کردند (مار، ۱۳۸۰، ص ۲۰۶-۲۰۵). بطاطو در مورد وضعیت کشاورزان در عصر سلطنت (۱۹۲۱م/۱۳۳۹ق-۱۹۵۸م/۱۳۷۷ق) می‌نویسد: «کشاورزان روستایی که در این زمان بزرگ‌ترین بخش جمعیت را تشکیل می‌دادند، فقرای واقعی، در عراق محسوب می‌شدند. این طبقه چیزی بیشتر از هفتاد درصد نیروی کار کشور را تشکیل می‌داد؛

۱. Dunam (دونم) قطعه‌ای زمین برابر ۲۵۰۰ متر مربع.

اما تنها درصد اندکی از این گروه را ممکن بود به عنوان صاحب زمین‌های جزء طبقه‌بندی کرد. به جرئت می‌توانیم بگوییم که حداقل چهار پنجم کشاورزان عراقی مزارعه کار و یا کارگران کشاورز بودند (Batatu, 1989, p54).

بر اساس تحقیقی که در فاصله سال‌های ۱۳۹۴/م ۱۹۷۴ ق و ۱۳۹۵/م ۱۹۷۵ ق، در ارتباط با بررسی علل مهاجرت در عراق صورت گرفته است، مشخص گردید، شرایط بد حاکم بر روستاها، از جمله استثمار کشاورزان توسط مالکین، نقش مهمی در مهاجرت آنان به شهر داشته است. در این تحقیق مهاجران روستایی، گرسنگی و ستم زمین‌داران را دلیل مهاجرت خود به شهرها ذکر نموده‌اند. (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱). آنان اگر چه درآمد کافی و مطمئنی در شهر نداشتند، اما خود را از نظر مالی در شهر مرفه‌تر از زمانی می‌دانستند که به عنوان کشاورز، روی زمین‌های ملاکین کار می‌کردند. نظام مالکیت زمین در عراق باعث گردیده بود تا شیوخ، بسیاری از زمین‌ها را به نام خود ثبت نمایند، کشاورزان که از نظر مالی شدیداً تحت فشار قرار داشتند و عمدتاً مقروض بودند، ترجیح می‌دادند به امید دستیابی به یک زندگی بهتر روانه شهرهای بزرگ شوند (الجعفری، ۲۰۰۰، ص ۳۷).

شهرهای العماره، کربلا، کوت و ناصریه، مهم‌ترین شهرهایی بودند که بیشترین آمار مهاجرت را در طی سال‌های سلطنت و بعد از آن به خود اختصاص داده بودند. تا سال ۱۳۶۶/م ۱۹۴۷ ق، به ترتیب ۲۵، ۱۳ و ۱۲ درصد از افرادی که در العماره، کوت و کربلا متولد شده بودند، در شهرهای دیگر عراق و به ویژه بغداد زندگی می‌کردند (Azez, 1968, p195).

بر اساس سرشماری سال ۱۳۷۶/م ۱۹۵۷ ق، تعداد افرادی که در آن سال در بغداد زندگی می‌کردند، اما در شهرستان‌هایی به جز بغداد به دنیا آمده بودند، ۳۷۸/۹۹۶ نفر بودند. در واقع این افراد ۲۹ درصد از ساکنان بغداد را تشکیل می‌دادند. رقم و نسبت این افراد برای بصره به ترتیب، ۸۸/۸۱۹ نفر و هجده درصد

بود. از مجموع ۳۷۸/۹۹۶۴ غیر بغدادی ساکن در این شهر ۱۱۴/۷۰۸ نفر یا سی درصد آنها از شهرستان العماره و ۴۱/۳۴۰ نفر یا ده درصد از کوت به بغداد مهاجرت کرده بودند. همچنین از ۸۸/۸۱۹ نفر مهاجرین به بصره، ۴۸ درصد آنها از العماره و ۲۱ درصد از منتفق بودند (وزارة الداخلية العراقية، ۱۹۶۱، ۱۳۲).

به طور آشکارا شهرهایی که جمعیت آنها به دلیل مهاجرت ساکنانش به بنادر و شهرهای بزرگ عراق کم شده بود، شهرهای شیعه‌نشین واقع در جنوب عراق بودند که از وضعیت مناسبی برخوردار نبودند.

۱.۲- عدم توجه دولت به بخش کشاورزی: علاوه بر قوانین مربوط به مالکیت و نظام ارضی، عدم توجه دولت به بخش کشاورزی نیز، تأثیر مهمی بر مهاجرت روستائیان به ویژه از مناطق جنوبی این کشور به شهرهای بزرگ داشت. در زمان رژیم سلطنتی، اقدامات بسیار اندکی جهت مدرنیزه کردن کارهای کشاورزی معمول و اصلاح حاصل خیزی زمین‌هایی که قبلاً از آنها در امر کشاورزی استفاده می‌شده است صورت گرفت. هنوز هم غالباً کشاورزی به روش‌های ابتدایی صورت می‌گرفت، گاوآهن چوبی کم عمقی که چهارپایان آن را می‌رانند، هنوز هم در بسیاری از جاها استفاده می‌شد و معمولاً محصولات را با دست درو می‌کردند و به عمل می‌آوردند. اصلاح این وضعیت، سرمایه‌گذاری اساسی در زمینه آموزش و ترویج کشاورزی، اصلاح بذر و بهبود انبارداری و تسهیلات اعتباری و تجاری را طلب می‌کرد. این اقدامات در آینده‌ای نزدیک میسر نبود، در آخرین طرح، دولت تنها سه درصد بودجه را به چنین مواردی اختصاص داد. به نظر می‌رسد به چند دلیل، توسعه کشاورزی در راستای این اهداف به فراموشی سپرده شد. دلیل نخست، مخالفت ملاکان با برنامه‌های توسعه اقتصادی بود، زیرا این برنامه‌ها با هزینه مالکان، کشاورزان منفرد را تقویت می‌نمود و دلیل دوم، عدم وجود نیروهای آموزش‌دیده در عراق، جهت اجرای مؤثر این برنامه‌ها بود. در مجموع دولت‌های عصر سلطنت، در

انجام تغییرات لازم در ساختار اقتصادی - اجتماعی بخش زمین ناموفق بودند. در حالی که در سال ۱۳۷۷/م ۱۹۵۸ق، هفتاد درصد از جمعیت عراق، هنوز از طریق کشاورزی امرار معاش می‌کردند، اما تنها سی درصد از درآمد عراق را تأمین می‌کردند (مار، ۱۳۸۰، ص ۲۰۷-۲۰۶).

در فاصله سال‌های ۱۹۶۸/م ۱۳۸۷ق، تا ۱۹۷۸/م ۱۳۹۸ق، کشاورزی کمترین نرخ رشد را در میان بخش‌های تولیدی در اقتصاد عراق داشت. بنابر گزارش واحد اطلاعات اقتصادی عراق در سال ۱۹۸۰/م ۱۴۰۰ق، میزان بسیار کم درآمدها، باعث مهاجرت روستائیان گردیده است. در این گزارش آمده است: پایین بودن شدید درآمدها در روستاها، عراقی‌ها را از روستاها که قبل از آن نیز دارای جمعیت بسیار کمی بودند، به طرف مناطق شهری سوق داده است (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱). با توجه به این نکته که اکثر کشاورزان عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند، بیشتر مهاجرت‌ها نیز متوجه کشاورزان شیعه بود. هر چند به دنبال انقلاب ۱۳۷۷/م ۱۹۵۸ق، عبدالکریم قاسم، تحت تأثیر گرایش‌های سوسیالیستی و چپ‌گرایانه حاکم بر کشور، کوشش نمود تا اصلاحاتی در نظام مالکیت کشور به وجود آورد، اما نتیجه فوری تصویب قانون اصلاحات ارضی که در پی آن املاک بزرگ بین رعایا تقسیم می‌گردید این بود که تولیدات کشاورزی به شدت کاهش یافت و مهاجرت شیعیان فقیر به بغداد و شهرهای مهم دیگر رو به افزایش نهاد (فولر - فرانکه، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲).

در زمان حاکمیت حزب بعث نیز، اگر چه دولت بعث با تشکیل دو مؤسسه «فدراسیون عمومی اتحادیه‌های روستایی» و «شورای عالی کشاورزی» سعی در سازماندهی امور کشاورزان نمود، اما این دو مؤسسه کار چندانی برای آنان انجام ندادند، زیرا مؤسسه اول اساساً یک مقاطعه‌کار برای عرضه کارگر بود که کارگران روستایی را به مسئولان دولتی معرفی می‌نمود و مؤسسه دوم نیز فقط کنترل حزب بعث را تضمین می‌نمود (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۲). به این ترتیب سیاست‌های دولت و



غفلت آن از کشاورزی به عنوان مهم‌ترین منبع معاش اکثر عراقی‌ها موجب مهاجرت تعداد زیادی از کشاورزان به شهرها شد.

۱-۳- تمرکز حکومت در بغداد: اما عامل سومی که در تشدید روند مهاجرت شیعیان از مناطق جنوبی، نقش مهمی داشت، تمرکز حکومت در بغداد و توجه دولت به این شهر پس از استقلال عراق بود. با تبدیل شدن بغداد به عنوان مرکز قدرت، به تدریج از اهمیت و اعتبار شهرهای مذهبی چون نجف و کربلا کاسته شد. شیعیان جنوب به امید بهبود وضع زندگی خود و استفاده از فرصت‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی موجود در پایتخت به تدریج راهی این شهر شدند (السعدی، ۱۹۷۶، ص ۱۱۷)، در حالی که بغداد تحت تأثیر فرصت‌های جدید ایجاد شده روز به روز در حال توسعه بود، شهرهای مذهبی نجف و کربلا، تنها با تکیه بر درآمدهای حاصله از پرداخت وجوهات، نذورات، ورود زائران و دفن اجساد ادامه حیات می‌دادند. مهاجرت شیعیان از جنوب عراق، به کاهش محسوس جمعیت شهرهای مقدس نجف و کربلا در مقایسه با بغداد منجر شد. این امر را از آمارهای مربوط به رشد جمعیت، به خوبی می‌توان درک نمود. در حالی که در فاصله سال‌های ۱۹۳۵م/۱۳۵۴ق، تا ۱۹۴۷م/۱۳۶۶ق، میزان رشد جمعیت در نواحی شمال و مرکز عراق، به ترتیب ۳/۷ و ۲/۲ درصد در سال ثبت شده است، این میزان در نواحی جنوبی ۱/۱ درصد در سال، گزارش شده است. بیشتر شهرهای جنوبی در مقایسه با شهرهای شمالی رشد منفی جمعیت را نشان می‌دهند (Nakash, 2003, p97).

جمعیت نجف که در سال ۱۹۱۸م/۱۳۳۶ق، در حدود ۴۵۰۰۰ نفر ثبت شده، تنها به ۵۷۹۴۷ نفر در سال ۱۹۴۷م/۱۳۶۶ق و ۹۱۱۶۵ نفر در سال ۱۹۵۷م/۱۳۷۶ق، افزایش یافته است. همچنین جمعیت کربلا که در سال ۱۹۰۸ م در حدود ۵۰۰۰۰ نفر تخمین زده شده بود، در سال‌های بعد و عمدتاً در نتیجه کاهش موالید، افزایش مرگ و میر به واسطه بیماری‌ها، کمبود امکانات بهداشتی و

پدیده مهاجرت، به طور آشکاری کاهش یافته، به گونه‌ای که حتی ترس از تخلیه و ویرانی، شهر را تهدید می‌کرد. آمارگیری‌های سال‌های ۱۹۴۷م/۱۳۶۶ق، و ۱۹۵۷م/۱۳۷۶ق، جمعیت شهر را به ترتیب ۴۴۱۵۰ و ۶۰۲۹۴ نفر نشان می‌دهد (Ibid. p98).

البته در این زمان شهرهای مقدس کاظمین و سامرا وضعیت متفاوتی را دارا بودند. کاظمین به واسطه همسایگی با بغداد و متأثر از شرایط مناسب آن، از روند رو به رشدی برخوردار بود. در حالی که در طی دهه دوم قرن بیستم، متوسط رشد جمعیت عراق از سه درصد نیز فراتر نمی‌رفت، کاظمین از رشدی پنج درصدی برخوردار بود. جمعیت کاظمین که به تدریج قسمتی از بغداد بزرگتر شده بود، در سال ۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق، در حدود ۱۵۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد آمارگیری‌های سال ۱۹۴۷م/۱۳۶۶ق، و ۱۹۵۷م/۱۳۷۶ق، جمعیت این شهر را به ترتیب ۶۲۱۶۲ و ۱۲۷۲۲۴ نفر نشان می‌دهند (Ibid).

شهر سامرا نیز برخلاف نجف و کربلا از روندی صعودی برخوردار بود. در حالی که جمعیت این شهر در سال ۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق، در حدود ۵۰۰۰ نفر برآورده شده بود در سال‌های ۱۹۴۷م/۱۳۶۶ق و ۱۹۵۷م/۱۳۷۶ق، این جمعیت به ۳۰۰۱۴ و ۴۸۹۴۰ نفر افزایش یافته بود.

اما علاوه بر دلایل فوق، سیاست‌های حزب بعث در مورد گروه‌های شیعی مبارز، نقش مهمی در مهاجرت شیعیان از جنوب عراق داشت، به عنوان مثال، این حزب در سال ۱۹۹۲م/۱۴۱۲ق، به منظور از بین بردن پناهگاه سربازان فراری و نیروهای مخالف، اقدام به خشک نمودن و در واقع نابودی هورها و باتلاق‌های جنوب عراق نمود. این در حالی بود که شیعیان زیادی در این هورها از طریق کشاورزی و ماهیگیری امرار معاش می‌نمودند (Cole, 2003 p548). طرح عملیات نابودی باتلاق‌ها به شدت اجرا شد؛ بدین منظور، عملیات نظامی برای خالی کردن منطقه از

سکنه با نابودسازی اقتصادی و زیست محیطی منطقه از طریق خشک کردن باتلاق‌ها همراه شد. نزدیک به پانصد هزار شیعه ساکن در مرداب‌ها ناگزیر به مهاجرت به بخش‌های دیگر عراق و حتی ایران شدند. بسیاری نیز به دست نیروهای حکومتی کشته شدند و آسیب‌های زیست محیطی، منطقه را غیر قابل سکونت کرد (خیون، ۲۰۰۵، ص ۱۵۸).

## ۲. نتایج مهاجرت و تأثیر آن بر ساختار سیاسی - اجتماعی شیعیان عراق

مهاجرت گسترده شیعیان از مناطق جنوب عراق به شهرهای بزرگ و از جمله بغداد و بصره نتایج مهمی به دنبال داشت که از جمله آنان می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۲.۱- تغییر در بافت مذهبی شهرهای بغداد و بصره: بر اساس آمارهای موجود در فاصله سال‌های ۱۹۴۷م/۱۳۶۶ق، تا ۱۹۵۷م/۱۳۷۶ق، جمعیتی بیش از پانصد هزار نفر از مناطق روستایی به شهرها مهاجرت نمودند که در این میان بیش از هشتاد درصد مهاجرین در شهرهای بغداد و بصره اسکان یافتند (الهالی، ۱۹۶۸، ص ۱۴۷). ۶۹ درصد از این مهاجرین متعلق به مناطق شیعه‌نشین در جنوب عراق و به ویژه شهرهای العماره و منتفق بودند (Batatu, 1989, p.132). جعفری تعداد افرادی را که در طی سال‌های مذکور از شهرهای العماره و کوت، به بغداد مهاجرت نمودند، به ترتیب ۱۱۴۷۰۸ و ۴۱۳۴۰ نفر ذکر کرده است (الجعفری، ۲۰۰۰، ص ۳۷).

حضور گسترده مهاجرین شیعه در شهرهای بغداد و بصره باعث گردید تا به تدریج این دو شهر با تحول در ترکیب مذهبی ساکنانش به شهرهایی شیعی تبدیل گردند. به عنوان مثال، در حالی که تا قبل از جنگ جهانی اول، شیعیان، در حدود ۲۰ درصد از جمعیت بغداد را تشکیل می‌دادند، این رقم در سال ۱۹۵۷م/۱۳۷۶ق، به بیش از پنجاه درصد افزایش یافت (Batatu, 1987, p206).

۲.۲- ظهور طبقات اجتماعی جدید: دومین نتیجه مهاجرت شیعیان به شهرهای بزرگ را می‌توان ظهور طبقات اجتماعی جدید دانست. با آغاز قرن بیستم و مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم شهرهای بزرگ به دلیل بهره‌مندی از زیرساخت‌های اقتصادی و تمرکز روز افزون حکومت، در مقایسه با اقتصاد محدود شهرهای جنوبی، فرصت‌های بهتری برای کار فراهم می‌کردند. رعایای شیعه نیز دسته دسته از مناطق روستایی به بغداد مهاجرت نمودند و در حومه‌های فقیرنشین آن اسکان یافتند (فولر - فرانکه، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲). این مهاجرین بدون داشتن کار مطمئنی، در مجاورت مساجد زندگی می‌کردند و برای نخستین بار، گروه منظمی از جامعه را تشکیل می‌دادند (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱). این گروه که معمولاً از آن تحت عنوان صراف‌یاد یاد می‌شود (ابراهیم، ۱۹۹۶، ص ۲۷۰)، از امکان جذب و مشارکت در جامعه به شکل محسوسی محروم بودند و به عنوان طبقه‌ای حاشیه‌نشین و فقیر در جامعه محسوب می‌شدند. هر چند در زمان حکومت عبدالکریم قاسم، وی کوشش نمود تا با احداث شهرک (مدینه‌الثوره) و اسکان مهاجرین شیعه در آن، اندکی به وضعیت این گروه سر و سامان دهد (همان)، اما این تلاش‌ها نیز راه به جایی نبرد و در دوره‌های بعدی، محنت‌های فراوان این طبقه به عنوان فقرای شهرنشین ادامه یافت، به عنوان مثال در حالی که ظرفیت شهرک (الثوره) برای اسکان حدود ۲۵۰ هزار نفر طرح‌ریزی شده بود، این شهرک در اواخر دهه ۱۹۷۰م/۱۳۸۹ق، بیش از یک میلیون نفر جمعیت داشت. الثوره در زمان حاکمیت حزب بعث به شهرک صدام تغییر نام یافت، اما در حالی که جمعیتی معادل یک چهارم جمعیت بغداد را در خود جای داده بود، فاقد آب آشامیدنی سالم شهری، سیستم فاضلاب یا خیابان‌های آسفالت‌شده بود (Davis, 2003 p3-5). فقط بعد از سال ۱۹۸۰م/۱۴۰۰ق، بود که دولت بعث در واکنش به موفقیت‌های اسلام‌گرایان در الثوره، اقدام به ارائه خدمات شهری نمود. این اقدام بعد از گذشت چهل سال از زمان وارد شدن درآمدهای نفتی به عراق و هفده سال بعد از روی کار

آمدن بعثی‌ها، با شعارهای سوسیالیستی خود، انجام شد، همچنین ارائه خدمات بعد از گذشت بیست سال از زمان ساخته شدن مجتمع مسکونی الثورة توسط دولت قاسم آغاز شد. با وجودی که دولت‌های عراق، در نتیجه فروش نفت، به درآمدهای کلانی دست می‌یافتند، اما تنها بخش نسبتاً کوچکی از درآمد نفت را برای اقشار فقیر جامعه، چه از طریق پرداخت حقوق و چه از طریق برنامه‌های رفاهی و مسکن مصرف می‌کردند (ابراهیم، ۱۹۹۶، ص ۳۶۲).

افزایش روز افزون تعداد مهاجران موجب پیدایش زاغه‌های شیعه‌نشین در اطراف بغداد گردید. اعضای این طبقه با وجودی که قشر وسیعی از جامعه را تشکیل می‌دادند، همواره فاقد سازمان و نماینده در دولت بودند. حتی به نظر می‌رسد روابط داخلی جامعه شیعه در بغداد در مقایسه با اهل سنت، چندان قوی و مستحکم نبوده است. دکتر ابراهیم در این مورد می‌نویسد: در حالی که نخبگان سنی با حمایت از دانش‌آموختگان هم‌مسلك خود زمینه‌های ورود آنها را به مؤسسات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌نمودند. سیاستمداران شیعه از ترس اتهام طائفه‌گری، روابط بسیار محدودی با شیعیان تحصیل کرده داشتند. همچنین کشاورزان سنی مهاجر به بغداد همواره روابط خود را با شیوخ قبایل حفظ نموده و از حمایت آنان برخوردار بودند، این در حالی بود که کشاورزان مهاجر شیعه هیچ رابطه‌ای با شیوخ شیعه ساکن در بغداد نداشتند و از حمایت سیاستمداران و نمایندگان شیعه در مجلس محروم بودند (همان، ص ۲۰۲).

به هر حال فقر و محرومیت این طبقه، باعث تبدیل آن به دشتی حاصل‌خیز برای جنبش‌های مخالف دولت گردید جمعیت زیاد این طبقه، آنها را برای هر نهضت سیاسی مخالف دولت که برای کسب قدرت، به نیروی نظامی متکی نبود مهم و حتی ضروری می‌نمود. اعضای این طبقه به عنوان قشر فقیر شهرنشین، نقش عمده‌ای در جنبش‌های سیاسی معاصر عراق از جمله کمونیسم، بعث و در نهایت جنبش‌های

سیاسی شیعه ایفاء نمودند. اما علاوه بر مهاجرت گسترده شیعیان فقیر از جنوب عراق و پیدایش محله‌های فقیرنشین در پایتخت، با تمرکز حکومت در بغداد و ایجاد فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جدید، مخصوصاً بعد از کسب درآمدهای فزاینده نفتی، شمار زیادی از تجار شیعه که پیش از این در نجف و کربلا و تا حدی کمتر در بصره مستقر بودند به پایتخت رفتند و در آنجا مراکز تجاری تأسیس کرده غالباً سرمایه و اعتبار قابل ملاحظه‌ای به دست آوردند (النفس، ۲۰۰۵، ص ۱۱۱).

برخی شیوخ قبایل به طبقه شیعیان پیوسته، منافع مشترک و پیوندهای اجتماعی متعددی ایجاد کردند. پسران این طبقه ثروتمند تاجر در دانشگاه‌های جهان عرب و غرب تحصیل کردند و نخبگان فکری و متخصصی را پدید آوردند که پس از جنگ جهانی دوم خود را ظاهر ساختند. در دهه‌های ۱۹۴۰م/۱۳۵۹ق، و ۱۹۵۰م/۱۳۶۹ق، یعنی دو دهه پایانی دوران سلطنت، این طبقه تحصیل کرده و برخوردار از پشتوانه مطمئن، رفته رفته به زندگی سیاسی، کشیده شد (فولر - فرانکه، ۱۳۸۴، ص ۱۹۳).

شیعیان تحصیل کرده و جوان برای سیاسی شدن آمادگی داشتند و به هر رهبر سیاسی که سخن پردازی‌های او می‌توانست، پیام‌آور مدرنیزه شدن و موفقیت کشور باشد پاسخ مثبت می‌دادند. این روشنفکران جوان، عموماً از فقری که در کشور نفت‌خیز آنها موج می‌زد و از استثنائاتی که دولت در مورد گروه‌هایی خاص قائل می‌شد و همچنین از استبداد دولت خشمگین بودند (Fuller, 2003, p3).

ویلی در مورد نارضایتی این طبقه از موقعیت اجتماعی خود و تأثیر این مسئله در پیوستن آنها به جنبش‌های اسلامی می‌نویسد: نابرابری و ناهمگونی موقعیت اجتماعی، احتمالاً جزئی ضروری برای یک نهضت اجتماعی نیست، اما از آنجا که نشان‌دهنده این حقیقت است که قدر و اعتبار در یک سیستم اجتماعی با میزان مشارکت گروه‌ها یا افراد در جامعه مطابقت ندارد، ناهمگونی موقعیت اجتماعی معمولاً از ملازمان چنین نهضت‌هایی است. نهضت‌های اجتماعی مذهبی به افرادی که موقعیت اجتماعی

واقعی را که شایسته آنهاست ندارند، یا موقعیت آنها پایین‌تر از سطحی است که باید باشد، امکان می‌دهد تا بتوانند حس بزرگی و جاه و مقام خود را با این اعتقاد تقویت کنند که مأموریت ویژه‌ای به آنها داده شده و یک ضرورت اخلاقی ضامن ارزش آنهاست. این افراد به سیستمی که دستاوردها و صلاحیت‌های آنها را بشناسد و آنها را از راه مادی و معنوی جبران نماید، علاقه‌ای منطقی دارند. جنبش‌های اسلامی شیعه تلاش نمودند تا به این افراد، حس اجتماعی بودن بخشیده و امید آنها به آینده روشن را تقویت نمایند (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۱۴۹).

**۲.۳- گسترش فعالیت‌های سیاسی:** اما سومین نتیجه‌ای که از مهاجرت شیعیان به مناطق شهری و مخصوصاً بغداد حاصل شد، درگیر شدن این افراد در جریان‌های سیاسی کشور بود. زندگی در پایتخت، دیدگاه مذهبی و سیاسی بسیاری از شیعیان را تغییر داد. با افزایش سرعت روند شهری شدن و آموزش و تعلیم، بسیاری از شیعیان، از روستائیان گرفته تا شیوخ عشایر و قبایل، در تماس با ایده‌ها و گروه‌های جدید قرار گرفتند. میزان رو به رشد تحصیلات در میان مهاجران شیعی و تماس‌های آنان با سایر گروه‌های اجتماعی، آنان را با دیدگاه‌های جدید آشنا نمود (الهلالی، ۱۹۶۸، ص ۶۸-۶۷). در واقع توسعه آموزش و پرورش در میان شیعیان، موجب ظهور یک طبقه متوسط جدید گردید که این تغییر اجتماعی اثرات بسیار وسیعی به دنبال داشت. باسواد شدن این طبقه به آنها امکان داد تا با فرهنگ جهانی و مفاهیم حقوق اقتصادی و آزادی‌های سیاسی آشنا شوند. اعضای این طبقه متوسط جدید که به زبان عربی و انگلیسی تحصیل کرده بودند، قادر به انتخاب جهان‌بینی دلخواه خود بودند. باسواد شدن روی طرز فکر آنها نسبت به محیط اجتماعی و روانی اطراف تأثیر گذاشت و آنها را آماده تعامل با جامعه نمود (رووف، ۲۰۰۵، ص ۱۶۸). از سوی دیگر اتخاذ تکنولوژی‌های جدید، شرایط زندگی را تغییر داد و باعث ایجاد دگرگونی در طرز تفکر مهاجرین گردید (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۴۰). سیاست‌های دولت‌های حاکم بر عراق در قبال شیعیان این کشور و نارضایتی طبقات مختلف شیعه از این امر، به تدریج

شیعیان عراق را جذب احزاب انقلابی خارج از چارچوب سیاسی موجود چون، کمونیسم، حزب بعث و در نهایت احزاب مبارز شیعی نمود. سیاست ایدئولوژیک، جوانان شیعی تازه تحصیل کرده و ناراضی را که به طبقات متوسط جامعه تعلق داشتند به سوی خود جلب می‌کرد (فولر - فرانکه، ۱۳۸۴، ص ۱۹۹). این شیعیان جوان در اندیشه دستیابی به جایگاه‌ها و مناصب قدرت در کشور بودند؛ مناصبی که به خاطر برتری عددی و تحصیلات عالی، خود را نسبت به آن مستحق می‌دانستند. استقبال گسترده شیعیان از کمونیسم نه تنها نشانه اعتراض آنها به قدرت و دولت معینی بود، بلکه نشان‌دهنده اعتراض آنها به مدلی از قدرت و ساختاری سیاسی بود که از ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق، به بعد در تاریخ معاصر عراق شکل گرفته بود. در دهه‌های ۱۹۵۰م/۱۳۶۹ق و ۱۹۶۰م/۱۳۷۹ق، بدنهٔ احزاب کمونیست عراق را شیعیان تشکیل می‌دادند. طی این دوران، عضویت در سازمان‌های چپ‌گرا، چنان با نام شیعه، پیوند خورده بود که، برخی از نویسندگان این دوره، حزب کمونیست عراق را یگانه حزب سیاسی عنوان می‌نمایند که نماینده شیعیان عراق بود (همان).

از سال ۱۹۵۰م/۱۳۶۹ق، به بعد مثلث ضد عربیت، کمونیست و تشیع (شعوبیه، شیوعیه و تشیع) مثلثی منفی و مثل سیاسی رایج در نزد حکومت‌های سنی مذهب عراق بود (ابراهیم، ۱۹۹۶، ص ۲۷۰)؛ اما در کنار کمونیسم، ملیت‌گرایی عربی از نوع بعثی آن نیز آن گاه که در مرحله انقلابی بود توجه شیعیان جوان ناراضی را به سوی خود جلب می‌کرد. البته در حدی بسیار کمتر از کمونیسم، حزب بعث یک ایدئولوژی بومی و مبتنی بر هویت عربی را ارائه می‌داد که بی‌توجهی به اختلافات فرقه‌ای و رهایی از استعمار غربی را نوید می‌داد با اینکه حزب بعث، حزبی قوم‌گراست، اما تا قبل از انقلاب ۱۹۵۸م/۱۳۷۷ق، فعالیت این حزب غالباً محدود به مناطق شیعه‌نشین بود و پایگاه گسترده و مؤثری در موصل و رمادی نداشت، اما بلافاصله پس از این قیام، فعالیت حزب در استان رمادی و به طور کلی شهرهای سنی‌نشین گسترش یافت (Batatu, 1989, p46).



هنگام نخستین کودتای حزب بعث در سال، ۱۹۶۳/م ۱۳۸۳ق، شیعیان آن قدر، جذب آن شده بودند که در تشکیلات رهبری غیر نظامی این حزب نوپا حضور داشته باشند. با این حال، پس از آنکه حزب بعث برای مدت کوتاهی در سال ۱۹۶۳/م ۱۳۸۳ق، به قدرت رسید و به محض اینکه رژیم دوم بعث در ۱۹۶۸/م ۱۳۸۷ق، بر پا شد، یعنی وقتی که حزب بعث خود به حزب حکومت تبدیل شد، حضور شیعیان در آن به شدت کاهش یافت و رهبران شیعی عملاً کنار نهاده شدند. اما نکته مهم آنکه، مهاجرت گسترده شیعیان به شهرهای بزرگ، در نیمه دوم قرن بیستم، اگر چه بخشی از طبقات شیعه، از جمله فقرای شهرنشین و جوانان تحصیل کرده را جذب احزابی چون کمونیسم و بعث نمود، اما باید گفت که احیای تشیع و طرح آن در قالب جنبشی سیاسی و انقلابی نیز در این دوره جنبه عملی به خود گرفت. این احیا اگر چه در این زمان، در غالب احزابی چون حزب الدعوه و جماعت‌العلماء، واکنشی در برابر غیر مذهبی شدن روز افزون جامعه عراق و جذب شیعیان به سوی احزابی چون کمونیسم بود، اما واقعیت امر این است که فعال شدن بعد سیاسی شیعیان در عراق ریشه در وقوع برخی پدیده‌های سیاسی و فکری داشت که در طی دهه‌های گذشته بعد از استقلال این کشور از امپراتوری عثمانی اتفاق افتاده بود؛ مجموعه‌ای از عوامل سیاسی که نقش عمده‌ای در تحولات سیاسی جامعه شیعی عراق داشت. در ادامه تلاش می‌گردد تا نقش هر یک از این عوامل به اختصار مورد توجه قرار گیرد.

۲.۳.۱- انقلاب مشروطه ایران: جنبش مشروطیت که در آغاز قرن بیستم در ایران به وجود آمد، یک حرکت سیاسی متأثر از اروپا نبود، بلکه نتیجه افزایش نقش غرب در کشورهای اسلامی و با هدف مقابله با نفوذ بیگانگان به وقوع پیوست (الحسنی، ۱۳۸۷، ص ۱۵).

عنایت، انقلاب مشروطه ایران را نخستین مواجهه مستقیم بین فرهنگ سنتی اسلام و غرب می‌داند (عنایت، ۱۳۸۰، ص ۲۸۵). برخی از محققین، این انقلاب را نخستین پدیده‌ای می‌دانند که به ایجاد جنبش اسلامی در میان جامعه شیعی عراق کمک نمود، زیرا این واقعه نه تنها بر افکار عمومی شیعیان تأثیر نهاد، بلکه قدرت روحانیت شیعه را در رهبری یک انقلاب نشان داد (الرهیمی، ۱۳۸۰، ۱۱۹). علماء نجف از همان آغاز انقلاب مشروطه از مشروطه‌گران و به ویژه رهبران روحانی آن، آیت‌الله طباطبائی و بهبهانی هواخواهی می‌کردند (کسروی، ۱۳۷۸، ص ۳۹۴). اما چنین به نظر می‌رسد که پیش از بمباران مجلس، اقدامات علماء عراق، چندان جدی و نافذ نبود ولی تجاوزهای محمدعلی شاه با همکاری روس‌های تزاری علماء را وادار به یک رشته از کارهای قلمی و قدمی بسیار مؤثر نمود.

به سخن دیگر، رویدادهای دوران استبداد صغیر، یعنی از آغاز بمباران مجلس تا فتح تهران (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ م/ ۱۳۲۶ ق تا ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ م/ ۱۳۲۷ ق) سبب اصلی خیزش جدی علمای نجف و مبارزات شدید آنان گردید (حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۰۸). اقدام محمدعلی شاه در نابودی بنای مشروطیت، از دیدگاه علمای شیعه، فقط بازگشت به استبداد نبود، بلکه برنامه‌ای استعماری بود که هدفش تحکیم اراده بیگانه بر کشورهای اسلامی بود، به ویژه که این برنامه و اجرای آن با حمایت نظامی از سوی روسیه، یعنی دولتی که منافع استعماری کهنی در ایران داشت انجام شده بود. در سایه این دیدگاه، سه تن از مجتهدین برجسته عراق، به نام‌های: میرزا حسین خلیل (تهرانی) محمد کاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی طی فتوایی عموم مردم را به مبارزه با محمدعلی شاه و همراهی با مشروطه خواهان فراخواندند. به نظر می‌رسد که انقلاب مشروطه ایران دو تأثیر عمده در جامعه شیعی عراق به جای نهاد:

الف. اولاً این انقلاب مراجع شیعی ساکن در عتبات را به شکل جدی وارد عرصه سیاست نمود و آنان را قادر ساخت تا با طرح نظریه‌های سیاسی در باب نوع

حکومت، زمینه را برای حضور نمایندگان خود در امور دولتی فراهم نمایند؛ هدفی که نه تنها در طول انقلاب مشروطه ایران، بلکه در دوران تأسیس حکومت سلطنتی در عراق نیز دنبال می‌شد. در این مرحله مجتهدین تلاش نمودند تا با ارائه نظریه و نگرشی سیاسی، اصول نمایندگی و مسئولیت و پاسخگویی حکومت را در مقولات فقه شیعه مشخص نمایند (عنایت، ۱۳۸۰، ص ۲۹۰). تنبیه الامه و تنزیه المله، اثر آیت‌الله محمد حسین نائینی، مهم‌ترین و منظم‌ترین رساله‌ای بود که در دفاع از دموکراسی پارلمانی توسط یک فقیه برجسته شیعه در این زمان نوشته شد (حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۲۶).

ب. تأثیر دوم مشروطه ایران بر جامعه شیعی عراق آن بود که در طی انقلاب مشروطه، شرایط برای طرح و بحث اندیشه‌های جدید توسط نوگرایان اسلامی فراهم شد؛ اندیشه‌هایی که تلاش شد تا به صورت جدی مورد بررسی قرار گرفته و زمینه برای اجرای آنان را در جامعه فراهم نمایند. به عبارت دیگر به دنبال پیروی بیشتر شهرهای عراق، بخصوص شهرها و مناطق شیعه‌نشین، از وقایع و تحولات جنبش مشروطه در ایران، مناظرات علنی و گفتگوهای آشکاری را در اجتماعات و مدارس دینی و به ویژه در شهر نجف به وجود آورد که منجر به بیداری و هوشیاری فراگیری در عراق گردد. به گفته ومیض نظمی در این زمان نجف به اوج موفقیت خود به عنوان مرکز طوفان‌های سیاسی رسید و به پناهگاهی برای جنبش اسلامی مردم تبدیل گشت (نظمی، ۱۹۸۵، ص ۱۲۰).

این انقلاب، علماء ساکن در عتبات را قادر ساخت تا دیدگاه‌هایشان را نسبت به مشروطه و سیاست بیان کنند و خود را آماده ورود به تحولات بعدی تاریخ عراق نمایند. بسیاری از شیعیان نیز در نتیجه این انقلاب مواضع روشن‌تری در موافقت یا مخالفت با مشروطه در پیش گرفتند و سودمندی و اجرای نظام پارلمانی را مورد بحث قرار دادند (Nakash, 2003, p54- 55).

۲.۳.۲- مبارزه با استعمار غرب: اما تهاجم قدرت‌های اروپایی به سرزمین‌های اسلامی از پدیده‌های دیگری بود که در آستانه قرن بیستم جامعه شیعی عراق را تحت تأثیر قرار داد. رقابت‌های دول اروپایی در اشغال و غارت آسیا و آفریقای مسلمان و ایجاد و گسترش بازارها برای محصولات خود، جهان اسلام را در قرن نوزدهم صحنه تاخت و تازهای استعماری آنان قرار داد. از اوایل همین قرن با طرح «مسئله شرق» به منظور تعیین تکلیف امپراتوری عثمانی (مرد بیمار اروپا)، دول اروپایی بر سر چگونگی تقسیم آن و سهم هر یک، به رقابت با یکدیگر برخاستند. در هندوستان، انگلیسی‌ها از اواسط قرن نوزدهم با در هم شکستن مقاومت مسلمانان هند، این سرزمین پهناور را به صورت یکی از محکم‌ترین پایگاه‌های استعماری خود در شرق در آوردند، به حدی که ایران و افغانستان به عنوان سپر آن و حایل میان هند و روسیه مورد توجه بودند.

در ایران، مقارن قیام مسلمانان هند (۱۸۷۵م / ۱۲۷۴ق) انگلیس در قضیه هرات وارد عمل شد و آن را از ایران جدا کرد و علاوه بر آن در طول قرن نوزدهم این کشور اسلامی، صحنه رقابت‌های استعماری روس و انگلیس بود. همچنین انگلیسی‌ها در خلیج فارس، مناطق جنوبی ایران، شبه جزیره عربستان، مالزی، مصر، سودان، افغانستان و فلسطین حضور مستقیم داشتند و آنها را به اشغال نظامی و تحت سلطه خود در آوردند. فرانسه به بلاد اسلامی شمال آفریقا و آفریقای غربی و طرابلس غرب لشکرکشی کرد و همچنین پس از مصر در الجزایر، تونس و مراکش اعمال سلطه کرد و بعد اسپانیا بر مراکش سیطره پیدا کرد. همچنین هلند بعضی جزایر آسیای جنوب شرقی از جمله اندونزی را اشغال کرد و ایتالیا، لیبی و اتیوپی را تصرف کرد و روسیه به آسیای مرکزی، قفقاز و نواحی شمال ایران وارد شد (Jabar, 2003, p45).

نفوذ گسترده اروپائیان به قلمروهای اسلامی، مخصوصاً ایران و عثمانی، زمینه‌ساز حضور گسترده شیعیان عراق در جنبشی گردید که تجلی نهایی آن، انقلاب ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق، در مقابله با سیاست‌های استعماری انگلیس در عراق بود. ضمن اینکه این مسئله، یک بار دیگر اهمیت مجتهدین به عنوان رهبران سیاسی جامعه شیعی عراق را مشخص نمود. همزمان با جریان مشروطه‌خواهی، واکنش در برابر دست‌انگیزی‌های مدام امپریالیست‌ها به کشورهای اسلامی، زمینه ورود علماء به مسائل سیاسی را بیشتر نمود. از تابستان سال ۱۹۰۸م/۱۳۲۶ق نفوذ قدرت‌های اروپایی به قلمروهای ایران و عثمانی شدت بیشتری یافت. علاوه بر توسعه‌طلبی‌های روسیه در مناطق شمالی ایران، در فاصله سال‌های ۱۹۰۸م/۱۳۲۶ق تا ۱۹۰۹م/۱۳۲۷ق مناطق بوسنی و هرزگوین، بلغارستان و جزیره کرت از عثمانی جدا گردیدند (یاقی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۲-۱۸۳).

در سال ۱۹۱۰م/۱۳۲۸ق جمعی از علمای شیعه، چون محمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی و شیخ الشریعه اصفهانی، اسماعیل بن صدرالدین آملی و محمد حسین مازندرانی به همراه تعدادی از علمای سنی بغداد فتوایی را در لزوم اتحاد مسلمانان و مقابله با استعمارگران غربی صادر کردند. در این فتوا تأکید شده است که مهم‌ترین دلیل زوال دولت‌های مسلمان و تصرف سرزمین‌های اسلامی جدایی و اختلاف بین مسلمانان است. در بخشی از این فتوا آمده است: «بر همه مسلمانان واجب است که به منظور دفاع از سرزمین‌های اسلامی متحد شوند و از تمام قلمروهای عثمانی و ایرانی، در مقابل حملات بیگانگان دفاع کنند. ما همه مسلمانان را به برادری و حفظ وحدت تذکر می‌دهیم که خداوند به وسیله آن مؤمنان را به هم پیوند داده است. ما آنان را به اجتناب و دوری از هر چیزی که می‌تواند موجب جدایی و نفاق گردد دعوت می‌کنیم» (Nakash, 2003, p58).

این فتوا تأثیر عمده‌ای بر مردم عراق نهاد؛ برگزاری تظاهرات و اجتماعات عمومی، تشکیل کمیته‌های دفاع از طرابلس و گردآوری کمک‌های مالی از جمله نتایج این فتوا در بین مردم بود. عثمانی‌ها، احتمالاً، صدور چنین فتوایی را تشویق می‌نمودند. این فتوا همچنین در مصر مورد استقبال قرار گرفت و توسط محمد رشید رضا در روزنامه المنار، چاپ و منتشر گردید. رشید رضا، این فتوا را اولین نشانه، اشتیاق تشکیلات مذهبی شیعه و سنی، برای ترویج اندیشه اتحاد اسلامی قلمداد نمود. (Ibid).

در اکتبر سال ۱۹۱۱ م/ ۱۳۲۹ ق، ایتالیا، طرابلس غربی را اشغال نمود. در پایان این ماه، تقریباً تمام مجتهدان شیعه در شهرهای مذهبی عراق، فتوایی را امضاء کردند که خواستار جهاد علیه ایتالیا بود. این فتوا یک بار دیگر تأثیر مرجعیت شیعه بر مردم عراق نشان داد. شیعیان در کنار اهل سنت برای تشکیل کمیته‌های دفاع از طرابلس و جمع‌آوری کمک‌ها شرکت کردند؛ به گونه‌ای که شیخ مبدر الفرعون رئیس آل فتل، مبلغ پانصد لیره کمک نمود و به‌رغم زندانی بودن، آمادگی خود را برای شرکت در جهاد اعلام کرد و حکومت عثمانی نیز او را به خاطر قدردانی از موضع‌گیری‌اش آزاد ساخت (الوردی، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۱۸۸). در کربلا، اهالی شهر در کنار حرم امام حسین، همایش عمومی برگزار کردند و در آن سخنرانی‌های حماسی ایراد شد و به دنبال آن کمک‌های مالی جمع‌آوری شد. تأثیر این فتوا به ویژه در شهرهایی چون بغداد، کاظمین و سامرا که از مناطق ارتباطی مهم بین شیعه و اهل سنت به‌شمار می‌آمدند، شدیدتر بود. در کاظمین شیعیان و اهل سنت تظاهرات گسترده‌ای را به راه انداختند؛ کنسول وقت بریتانیا در مورد این تظاهرات می‌نویسد: «به نظر می‌رسد موجی از احساسات در طرفداری از اهل سنت، شیعیان کاظمین را فرا گرفته است» (Nakash, 2003, p59).

نکته قابل توجه در این زمان، توافق همه مجتهدان شیعه در مورد ضرورت اتحاد مسلمانان، دفاع از اسلام و مقابله با استعمارگران بود؛ از این رو آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی که از طرفداران بسیاری در میان قبایل عرب شیعه برخوردار بود، مخالفت خود را با مجتهدان طرفدار مشروطه‌خواهی کنار گذاشت و فتوایی صادر کرد که از مسلمانان می‌خواست جان خود را برای بیرون راندن ایتالیایی‌ها و همچنین سربازان روس و انگلیس از طرابلس و ایران فدا کنند (الوردی، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۱۸۸/حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۶۱). در این راستا، شیخ حسن علی آل بدر القطفی، در سال ۱۹۱۱م/۱۳۲۹ق. کتابچه‌ای تحت عنوان «دعوت موحدان به حمایت از دین»، در نجف اشرف چاپ و منتشر کرد که در آن از حرکت‌های استعماری فراوانی که سرزمین‌های اسلامی ایران و لیبی را مورد تجاوز قرار داده بود، یاد کرده و نیز به گروه‌های سیاسی استعمارگری که در قالب دولت‌های اروپایی بر هند، سند، اندلس، تونس، مصر، بحرین، عثمانی و سایر بلاد اسلامی سیطره یافته‌اند اشاره دارد. او توجه مسلمانان را به این نکته جلب کرد که برنامه‌های استعمار متوقف نشده و آنان به سرزمین‌های اسلامی دیگر نیز چشم دوخته‌اند (فیاض، ۱۹۶۳، ص ۲۸-۲۹).

همچنین شیخ الشریعه فتح‌الله اصفهانی، جزوه‌ای به زبان فارسی منتشر کرد و در آن مسلمانان را به ترک اختلافات و تفرقه و تمسک به اتحاد و دوستی برای حفظ استقلال کشورهای اسلامی و مقاومت در برابر فعالیت‌های استعماری که طرابلس غربی، ایران و دیگر کشورهای اسلامی را هدف گرفته بود، دعوت کرد (همان، ص ۲۷-۲۶).

شاید معروف‌ترین اثر در این زمینه، کتاب «الدین و الاسلام او الدعوة الاسلامیه» از شیخ محمد حسین کاشف الغطاء النجفی می‌باشد. این کتاب بیشتر بر نقد غرب و نقش آن در جلوه‌های تمدن جدید متمرکز شده است. مؤلف تمام آنچه را که از بلایا و اشغال و ویرانی بر اسلام و مسلمین وارد شده است به غرب برمی‌گرداند و معتقد است تمام این موارد بر اساس طرح محو اسلام و نابودی آن و به تصرف درآوردن

مشرق‌زمین و به بندگی کشاندن شرقی‌ها استوار است. او برای مقابله با آن، تحقق وحدت مسلمانان را پیشنهاد می‌دهد؛ مسلمانانی که بیشترین نیاز آنها وحدت کلمه و گردآمدن به دور کلمه مقدس توحید و همکاری و همبستگی با هم و استفاده از قدرت علم و عمل می‌باشد (کاشف‌الغطاء، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۷).

به طور کلی، تصرف لیبی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر جمعیت شیعه عرب در مناطق شهری عراق داشت و هویت قوی آنها را استحکام بخشید. این تحول همچنین در شعر سیاسی شیعه در آن روزها کاملاً نمودار است. شعرای شیعه که اساساً از علماء بودند با سرودن قصاید سیاسی، ابعاد مبارزات استعماری و وظیفه مسلمانان در برابر نقشه‌های استعماری را روشن کردند. در میان این شعراء می‌توان به محمد باقر شبیبی، علی الشرقی، محمد حسین کاشف‌الغطاء، عبدالعزیز جواهری و ... اشاره نمود (الخاقانی، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۴۳۰؛ ج ۸، ص ۱۷۹ و ج ۷، ص ۳۴).

تأکید بر هویت عربی شیعیان در اشعار شاعران این دوره کاملاً مشخص است. ویژگی مهمی که این اشعار داشت، مخالفت مطلق با استعمار غربی و به زیر سؤال بردن تمدن غرب بود که آن را یک تمدن خصمانه معرفی می‌کرد و مردم را بدون وقفه به مقاومت در مقابل استعمار دعوت می‌کرد (نظمی، ۱۹۸۵، ص ۶۷). به این ترتیب تحولاتی که در پایان قرن نوزدهم و سال‌های نخست قرن بیستم اتفاق افتاد، تأثیر عمیقی در تفکر سیاسی جامعه شیعی عراق به جای نهاد و زمینه را برای بروز یک حرکت اسلامی علیه استعمار انگلیس در طی سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰/م ۱۳۳۸ق فراهم نمود، این حرکت با رهبری علماء و حرکت جهاد علیه اشغال سرزمین عراق توسط انگلیس به سال ۱۹۱۴/م ۱۳۳۲ق آغاز شد.

۲.۳.۳- اشغال عراق و انقلاب ۱۹۲۰ (ثورة العشرين): در آغاز آگوست سال ۱۹۱۴م جنگ جهانی اول درگرفت و در اواخر اکتبر همان سال، هر یک از کشورهای روسیه، فرانسه و بریتانیا، علیه دولت عثمانی اعلان جنگ نمودند (العزوی، ۱۴۲۵، ج ۸، ص ۲۵۴).



پیش از آنکه بریتانیا، علیه دولت عثمانی اعلان جنگ کند، به نیروهای بریتانیا در بمبئی دستور داده شد که به سوی آبهای خلیج فارس حرکت کرده، در بحرین پهلو گیرند. پس از اعلان جنگ، نیروهای بریتانیایی به طرف عراق که در آن زمان بخشی از امپراتوری عثمانی محسوب می‌گردید پیشروی کرده و در ششم نوامبر ۱۹۱۴م/۲۵ ذیحجه ۱۳۳۲ق فاو را تصرف کردند (بیل، ۱۹۷۱، ص ۴). اشغال عراق از سوی بریتانیا و درخواست جهاد از سوی مردم شهرهای اشغال‌شده، واکنش سریع علماء و مراجع شیعه را به دنبال داشت. به دنبال تلگراف علمای بصره، مراجع شیعه، سریعاً پاسخ مثبت و همه‌جانبه‌ای داده و فتوای خود را مبنی بر ضرورت دفاع از کشور در برابر هجوم بریتانیا صادر کردند. اجتماع بزرگی در مسجد هندی در شهر نجف اشرف منعقد شد. در آن اجتماع سیدمحمدسعید حبوبی، شیخ عبدالکریم جزائری و شیخ جواد جزائری، به سخنرانی پرداخته و بر وجوب مشارکت با دولت مسلمان در جهت دفع کفار از بلاد اسلامی تأکید نمودند. در صحن شریف علوی، آیت‌الله محمد کاظم یزدی، بر منبر رفته و برای مردم به سخنرانی پرداخت و آنها را به دفاع از سرزمین‌های اسلامی فراخواند و بر ثروتمندانی که نمی‌توانند به جبهه بروند، واجب دانست که از مال خود، قوای نیازمند را تجهیز کنند. در کاظمین شیخ مهدی خالصی، بر جهاد اصرار ورزیده و فتوای خود را در لزوم دفاع از کشورهای اسلامی صادر کرد. وی جزوه‌ای به نام «الحسام التبار فی جهاد الکفار» نوشته و حکمی هم صادر کرد که در آن بر مسلمانان، صرف تمام اموالشان را در جهاد تا رفع غائله کفار واجب دانست. سید مهدی حیدری نیز فتوای جهاد داد و اجتماع بزرگی در صحن شریف کاظمین بر پا کرد و در آن مردم را به جهاد دعوت نمود. در سامرا، میرزا محمد تقی شیرازی به وجوب جنگ با انگلیسی‌ها فتوا داد و فرزندش شیخ محمدرضا را برای پیوستن به سید مهدی حیدری گسیل داشت (الوردی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۱۲۷-۱۲۸/الرهیمی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۹-۱۴۰/شیر، ۱۴۲۵، ص ۴-۷).

پس از این فتوا، علمای شیعه در عراق همه شهرنشینان و عشایر را به بسیج عمومی دعوت کردند و آنان را به جهاد تشویق و با سازماندهی افراد و رهبری، آنها را به جبهه‌های جنگ روانه کردند. به دنبال این دو تحول سرنوشت‌ساز یعنی اشغال عراق به وسیله انگلیس و دعوت به جهاد علیه آن، جامعه شیعی عراق وارد مرحله جدیدی از تحولات سیاسی و فکری شد که حدود یک دهه ادامه داشت. مبارزات مسلحانه‌ای که در عراق شکل گرفت، نشانه بارزی از این تحولات در این مقطع از زمان می‌باشد.

حرکت جهاد، اولین رویارویی مسلحانه‌ای بود که علماء و روحانیون شیعه آن را علیه اشغالگری انگلیس به کار گرفتند و در آن مشارکت داشتند و اولین مبارزات مسلحانه‌ای بود که تجربه‌ای مهم و مقدماتی برای انقلاب بزرگ سال ۱۳۳۸/م/۱۹۲۰ ق به حساب می‌آمد. جهاد به عنوان یک واقعه سیاسی مهم، در تاریخ تشیع عراق، نقش سرنوشت‌سازی را در تاریخ این کشور ایفاء نمود. حسن العلووی در این مورد می‌نویسد: «جهاد فریادی بود که در رد استعمار انگلیس از دهانه تفنگ‌ها بیرون آمد. در این جهاد، قبایل و اهالی با همه نیازی که داشتند، تمام اسباب و اثاثیه خود را فروختند تا به اطاعت از فتوایی که مجتهدین داده بودند، اسلحه‌ای بخرند. این افراد بدون هیچ حقوق و پاداشی جنگیدند و هیچ سازمانی هم وجود نداشت که اگر آنها کشته می‌شدند، از همسران و فرزندان آنها حمایت کند. اما به‌رغم این مسائل، آنها به جهاد لیبیک گفتند و در میدان نبرد جنگیدند و کشته شدند. جهاد به عنوان یک حرکت که دارای مفاهیم آزادی‌بخش، ملی و انقلابی بود، در فاصله سقوط حکومت عباسی تا جنگ جهانی اول، نخستین حرکت مردمی به حساب می‌آمد که در یک محدوده جغرافیایی و انسانی وسیع به وقوع پیوست. این بدان معناست که حرکت جهاد، شخصیت تازه‌ای به عراق داد و به جای ولایت‌های سه گانه (بغداد، بصره و موصل) یا حکومت شهرهای جدا از هم و دور افتاده، ماهیت یک کشور واحد را به

آن بخشید. یعنی این حرکت جهاد بود که پس از طی قرن‌ها که هویت این سرزمین از بین رفته بود برای اولین بار مجدداً نقشه عراق را در صحنه جغرافیایی ترسیم کرد. مرحله بعدی در طی انقلاب سال ۱۹۲۰ بود که در آن وضعیت نهایی نقشه جغرافیایی جدید عراق مشخص شد (العلوی، ۱۴۲۶، ص ۷۰). جنبش جهادی شیعیان عراق به رهبری مراجع شیعی با انقلاب ۱۹۲۰ (ثورة العشرين) به اوج خود رسید. در جریان این انقلاب که نزدیک به پنج ماه به طول انجامید دامنه نفوذ آن، بیشتر مناطق عراق را در بر گرفت. آیت‌الله محمد تقی شیرازی و آیت‌الله شیخ الشریعه اصفهانی از رهبران اصلی این انقلاب بودند که نقش مهمی در هدایت آن داشتند. هر چند در این انقلاب نیز به مانند حرکت جهاد، به واسطه وجود پاره‌ای از ضعف‌ها، انقلابیون در مقابل نیروهای اشغالگر شکست خوردند، اما این انقلاب نقش مهمی در آینده کشور عراق و شیعیان این کشور داشت. اگر چه انگلیسی‌ها تلاش نمودند تا آن را یک شورش قبیله‌ای و بومی معرفی نمایند که با هیجان‌های ملی‌گرایانه نشأت گرفته از سوریه همراه گردید (Hechter and Kabiri, 2004, p133).

اما دقیق‌ترین دیدگاه عراقی آن است که این واقعه نه یک شورش، بلکه یک انقلاب ملی‌گرایانه اصیل بوده که در میان تلاش‌های عقیم و شکست‌خورده مردم عراق در جهت بیرون راندن حکومت منفور انگلیس، نخستین انقلاب محسوب می‌شده است. هر چند انگلیسی‌ها، غالباً ادعا می‌کنند که این انقلاب هیچ‌گونه تغییری در سیاست انگلیس ایجاد نکرده است، اما شواهد، این ادعا را از همه جهت تأیید نمی‌کند. این انقلاب اگر چه استقلال عراق را به شکل کامل فراهم نیاورد و اقتدار واقعی را به دست مردم عراق نسپرد، اما موفق شد تا سیاست اداره امور هند در انگلستان را به کلی بی اعتبار کند و موجب همکاری هر چه بیشتر مردم عراق در تأسیس نخستین حکومت ملی خود شود. به عبارت دیگر ثورة العشرين در دیدگاه‌های سیاسی انگلستان نسبت به عراق، تحولات اساسی ایجاد کرد. در نتیجه،

نگرشی جدی درباره تشکیل نوعی حکومت محلی به عنوان یک واحد سیاسی قائم به خود آغاز شد. خانم گرتروید بیل، رئیس وقت دفتر نماینده عالی انگلستان در عراق، کسی که از او به عنوان مسئول دستگاه اطلاعات و امنیت بریتانیا در عراق یاد می‌شد در این باره می‌گوید: «نه به فکر حکومت فخمه انگلستان و نه هیچ‌کس دیگری خطور می‌کرد که چنین آزادی که ما در نتیجه انقلاب ۱۹۲۰ (ثورة العشرين) به اعراب عطا کردیم داده شود» (نظمی، ۱۹۸۵، ص ۳۹۹).

۲.۳.۴- انقلاب ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم: واقعیت امر آن است که انقلاب ۱۹۲۰ هر چند در استقلال عراق از قیمومیت انگلستان نقش عمده‌ای ایفاء نمود، اما مبارزه با قدرت علماء و تلاش برای تضعیف جایگاه شیعیان در عرصه‌های مختلف کشور، از سوی دولت‌های وابسته در عراق، اقدامی است که از این زمان شروع شد و تا پایان حاکمیت حزب بعث در سال ۲۰۰۳/م ۱۴۲۴ق، ادامه داشت. نقش عمیق و گسترده مراجع و شیعیان در امر جهاد و انقلاب ۱۹۲۰، تأکید بر استقلال کشور و مبارزه با استعمار خارجی، مخالفت با حضور نیروهای وابسته در عرصه حکومت و تأکید بر اجرای احکام اسلامی در جامعه، از عواملی بود که باعث گردید تا دولت‌های حاکم بر عراق به تدریج شیعیان را از صحنه‌های مختلف کشور حذف نمایند. هر چند در طی دوران سلطنت خاندان هاشمی، اقدامات ناچیزی برای وارد ساختن شیوخ قبایل و چهره‌های سرشناس شیعه به پارلمان و کابینه صورت گرفت اما این تلاش‌ها بسیار محدود و کم اثر بود. تسلط جامعه سنی بر حکومت باعث گردید تا بسیاری از شیعیان از همه امتیازهای اجرایی برخاسته از چنین سلطه‌ای بی بهره باشند. نگاهی به ترکیب مجلس و دولت عراق، از ابتدای پیدایش نشان می‌دهد که شیعیان سهم چندانی از مناصب سیاسی نداشته‌اند. به عنوان مثال در سال ۱۹۳۰/م ۱۳۴۸ق، در حالی که کُردها، تنها هفده درصد از جمعیت عراق را تشکیل می‌دادند ۲۲

درصد از پست‌های بالا در هیأت دولت را به خود اختصاص داده بودند. این در حالی بود که سهم شیعیان کمتر از پانزده درصد بود (Nakash, 2003, p110).

تا سال ۱۹۴۷م/۱۳۶۶ق، و انتخابات دوره یازدهم مجلس، نسبت نمایندگان شیعه در مجالس این کشور بین ۲۵ تا ۳۵ درصد در نوسان بود. در دوره سوم، از استان بغداد دو نفر یهودی و یک نفر مسیحی و ۹ نفر از مسلمانان که همگی سنی مذهب بودند انتخاب گردیدند، در حالی که یک نفر از شیعیان هم انتخاب نشد. بعد از آنکه مسلمانان سنی مذهب کرسی‌های نمایندگی استان بصره را به خود اختصاص دادند، تعداد نمایندگان غیر مسلمان این استان از تعداد نمایندگان شیعه بیشتر شد؛ یعنی با وجودی که نود درصد اهالی بصره شیعه بودند، فقط یک نماینده داشتند در حالی که یهودیان و مسیحیان دو نماینده داشتند (العلوی، ۱۴۲۶، ص ۱۸۳).

در دوره پنجم مجلس از استان شیعه‌نشین کوت حتی یک شیعه هم برای نمایندگی معرفی نگردید، هر چهار نماینده این استان، سنی مذهب و از اهالی بغداد بودند. همچنین در طول شانزده سال از استانی چون دیاله که دو سوم اهالی آن شیعه هستند، هیچ شیعه‌ای به مجلس راه نیافت و بیش از دو سوم نمایندگان استان‌های العماره، دیوانیه و حله که مناطق شیعه‌نشین هستند، سنی مذهب بودند. تنها در دوره یازدهم در سال ۱۹۴۷م/۱۳۶۶ق، اندک تحولی ایجاد شد و اجازه داده شد که نسبت شیعیان در مجلس به چهل درصد برسد. در این دوره از بیست نماینده مسلمان بغداد هفت نفر شیعه بودند. در بصره تعداد نمایندگان شیعه با تعداد نمایندگان سنی برابر شد، اما در مناطق دیگر تغییری ایجاد نشد. همچنین نگاهی به ترکیب هیأت دولت نشان می‌دهد که در مدت بیش از ۷۰ سال یعنی از ۱۹۲۱م/۱۳۳۹ق تا ۱۹۹۱م/۱۴۱۱ق، فقط پنج نفر از رجال شیعه برای مدتی کمتر از سه سال یعنی به نسبت ۴/۴۸ درصد عهده‌دار پست نخست‌وزیری بودند، از میان ۵۹ دوره

نخست‌وزیری در دوران رژیم سلطنتی، تنها پنج بار نخست‌وزیری به شیعیان سپرده شد، یعنی به نسبت ۸/۴۷ درصد (همان، ص ۱۸۵-۱۹۰).

بدین ترتیب سیاست‌های دولت‌های حاکم بر عراق در قبال شیعیان باعث گردید تا مدتی جامعه شیعی این کشور به انزوا روی آورد، اما چند دهه تبعیض که با نارضایتی از اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همراه بود، از دهه ۱۹۶۰م / ۱۳۷۹ ق به بعد جمعی از شیعیان را به مبارزه عملی با حکومت برانگیخت. در سال ۱۹۵۸ به دنبال قیام عبدالکریم قاسم، نظام سلطنتی در عراق سقوط کرد. با سقوط رژیم سلطنتی و تشکیل نظام جمهوری در عراق، قاسم تلاش نمود تا با انجام اصلاحاتی چند، به نوعی کشور را در مسیر توسعه و رفاه اجتماعی قرار دهد. این اقدامات عمدتاً در راستای انجام تغییراتی در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور بود. تلاش در جهت آزادی کشور از کنترل سیاسی و اقتصادی خارجی (به‌خصوص غربی) اصرار بر توزیع عادلانه‌تر درآمد و منافع اجتماعی متمرکز، حرکت در جهت کسب اتحاد ملی و تسلط بر گروه‌های مختلف مردم توسط دولت و تلاش در جهت مدرنیزه کردن ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور بخشی از اهدافی بود که قاسم در اندیشه تحقق آنان بود (مار، ۱۳۸۰، ص ۲۶۱).

هر چند از دوران کوتاه‌مدت حکومت قاسم به عنوان دوره‌ای درخشان در تاریخ عراق یاد می‌شود؛ اما در عین حال می‌توان گفت بخشی از اصلاحات انجام‌شده در این دوره، در بخش‌های اجتماع، اقتصاد و سیاست به گونه‌ای بود که خشم روشنفکران شیعی و مخصوصاً طبقه روحانی را برانگیخت. در واقع می‌توان گفت که جنبش شیعه در این مرحله عکس‌العملی مستقیم به تغییرات نهادینه‌شده و تحولات ایجادشده پس از انقلاب بود. قسمتی از این تحولات شامل تلاش در جهت تنزل جایگاه طبقات اجتماعی قدیمی، از جمله طبقه روحانیون بود. چنین تنزل و رکودی، عملاً بخش عمده‌ای از جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه را در

برمی‌گرفت (Jabar, 2003, p.164). در کنار لغو مجموعه قوانین منازعات قبیله‌ای<sup>۱</sup>، تنزل جایگاه طبقات بزرگ اشرافی، مالک و زمین‌دار، وضع قوانین جدید خانواده، آزادی‌های نوین سیاسی (هر چند کوتاه‌مدت) به گونه‌ای بود که فرصت لازم را برای ظهور و گسترش ایدئولوژی‌های جدید، بالاخص مارکسیسم، فراهم نمود. به نظر می‌رسد حداقل سه عامل در واکنش شیعیان و مخالفت مجتهدان، علیه سیاست‌های دولت قاسم در این زمان، نقش عمده‌ای داشتند؛ قانون جدید اصلاحات ارضی در زمینه تعیین حدود مالکیت، قانون خانواده و گسترش عظیم مارکسیسم، حداقل سه موضوع اساسی و مهمی بودند که بر موضع مخالفین علیه سیاست‌های دولت، تأثیر عمیقی نهادند (Cole and Keddie, 1986, p.33). مارکسیسم از دیدگاه روحانیون، خطری جدی برای اسلام به حساب می‌آمد که می‌توانست معتقدات دینی مسلمانان را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. در این دوره کمونیست‌ها با استفاده از فضای سیاسی ایجادشده در نتیجه تبلیغات وسیع، موفق شدند توجه توده‌های عظیمی را مخصوصاً در میان طبقات متوسط، پایین و کارگر شهری و روستایی جلب نمایند. این موفقیت به گونه‌ای بود که حزب کمونیست عراق به واسطه نفوذ در میان دهقانان و جوانان مهاجر شیعه از استان‌های جنوبی به بغداد و فقرای شیعه در مراکز شهری، رونق پیدا

---

۱. قوانین غیر مدون دربارهٔ اختلافات جنایی و جزایی و اختلافات مدنی عشایر شیعه به سوانی، که اصطلاحی است عامیانه و مشتق از کلمه سنت، شناخته می‌شود. این قوانین روابط عشایری را بر حسب عرف موروثی سازمان می‌دهد. در هر یک از عشایر شیعه، تنی چند از افراد قبایل وجود دارند که سوانی را به خوبی یاد گرفته و از جزئیات آن مطلع هستند که این افراد را عوارف می‌نامند. این عوارف در واقع قضات عشیره هستند که رأی آنها به عنوان رأی عادلانه و احکام و آرایبی مقدس مورد قبول می‌باشد. اختلافاتی که میان افراد یک عشیره یا عشیره‌ای دیگر به وقوع می‌پیوست، بر حسب قوانین سوانی حل و فصل می‌گردید. به دنبال انقلاب ۱۹۵۸، عبدالکریم قاسم با لغو این قوانین، اعلام نمود که از آن به بعد، افراد قبیله شیوخ یا روستائیان بر طبق قوانین مدنی و جنایی معمول در مناطق شهری محاکمه خواهند شد.

نمود. از سوی دیگر اصلاح قانون خانواده که بر اساس آن سهم زنان در ارث، همسان با مردان اعلام گردید، از عوامل دیگری بود که واکنش جامعه شیعی و مخصوصاً طبقه روحانیت را برانگیخت، همچنین بر اساس این قانون، چند همسری ممنوع و متخلفان از آن به شدت جریمه و مجازات می‌شدند (ابراهیم، ۱۹۹۶، ص ۲۵۰).

از نظر علماء، این مسئله مصداق حاکمیت ارزش‌های ضد دینی و تنزل جایگاه شریعت بود. بدین ترتیب در نتیجه تحولات ایجادشده، موج مخالفت روحانیت و مبارزان شیعه علیه حکومت قاسم شروع شد (همان، ص ۲۵۱). مخالفت‌های صورت‌گرفته را می‌توان در قالب دو نوع واکنش متفاوت تقسیم‌بندی نمود. واکنش نخست که توسط گروهی از طلبه‌های جوان و اصلاح‌طلب نجف در کنار شخصیت‌های غیر معمم شیعه و از خانواده‌های بازرگان به راه افتاد، خصیصه‌ای ایدئولوژیکی - سیاسی داشت که هدف آن، خلق یک ایدئولوژی اسلامی جهانی به منظور سرکوب اندیشه مارکسیسم و تشکیل یک سازمان مدرن جهت ترویج آن بود. این حرکت سرمنشأ تأسیس حزب الدعوة اسلامی گردید. اما دومین واکنش که توسط مراجع و نسل ارشد علماء صورت گرفت، بیشتر خواهان توسعه و بازسازی حوزه، گسترش خدمات اجتماعی و توجه بیشتر به معتقدات اسلامی بود، ضمن آنکه نشریات این دسته، ابزار مناسبی برای حمله شدید به کفر و الحاد (حزب کمونیست) و اشاعه و ترویج اسلام به حساب می‌آمدند، در نتیجه این استراتژی‌ها گروه «جماعة العلماء» نجف متولد شد. بنابراین می‌توان گفت که احیای هویت سیاسی شیعیان عراق در اواخر دهه ۱۹۵۰م/۱۳۶۹ق، واکنشی در برابر خطرات ناشی از گسترش ایدئولوژی‌های غیر دینی و مخصوصاً کمونیسم بود.

۲.۳.۵- قدرت‌گیری حزب بعث: اما واقعیت آن است که کمونیسم هر چند از نظر ایدئولوژیکی با تشیع تعارض داشت، اما در عمل تهدیدی فیزیکی علیه آن محسوب نمی‌شد. اما به دنبال کودتای ۱۹۶۸م/۱۳۸۸ق و قدرت‌گیری حزب بعث، ماهیت



تهدیدات علیه تشیع تغییر کرد. هر چند حزب بعث در ابتدا یک ایدئولوژی بومی و مبتنی بر هویت عربی را ارائه می‌داد که بی‌توجهی به اختلافات فرقه‌ای و رهایی از استعمار غربی، نویدبخش آن بود، اما طولی نکشید که به محض تثبیت قدرت و تبدیل حزب بعث به حزب حکومت، ایدئولوژی آن نیز تغییر نمود.

از سال ۱۹۶۸م/۱۳۸۸ق، حزب بحث علاوه بر کوه نظری‌های ایدئولوژیک، از حزب به عنوان وسیله‌ای برای حذف مخالفان و تمرکز قدرت در دست عده معدودی بهره برد. هر چند حذف مخالفان در مواردی اهل سنت را نیز شامل می‌گردید، اما در این میان شیعیان تقریباً به طور کلی حذف شدند، به گونه‌ای که در سال ۱۹۷۰م/۱۳۹۰ق، شورای فرماندهی انقلاب که تنها نهاد تصمیم‌گیری در حکومت بود، هیچ عضو شیعه‌ای نداشت (احمدی، ۱۳۸۴، ص ۶۴).

تبعیض‌هایی که رژیم بعث از ۱۹۶۸م/۱۳۸۸ق، علیه شیعیان اعمال می‌کرد، تا حد زیادی از تعصبات ذاتی رهبران جدید رژیم برخاسته بود. آنان به طبقات میانه فرودستی تعلق داشتند که در شهرهای کوچک سنی‌نشین در استان‌های مرکزی عراق می‌زیستند و نماینده جامعه‌ای متزوی بودند که بسیار کمتر از ساکنان شهرهای بزرگ با دیگران همکاری و مدارا می‌کند. این تبعیض علت دیگری نیز داشت و آن این بود که رژیم می‌خواست صاحبان قدرت سیاسی را به تدریج کاهش دهد و سرانجام ارتش و خود حزب را نیز کنار گذارد و قدرت را به دست شماری اندک از خانواده‌های متحد سپارد. رژیم بعثی صدام حسین، در همان حالی که تبعیض مذهبی و سیاسی شدیدی را در حق شیعیان روا می‌داشت، تحت عنوان سکولاریسم، گرایش‌های فرقه‌ای را نیز نفی می‌نمود. مهم‌ترین سیاست‌های رژیم بعث در طول دوران حاکمیت عبارت بودند از:

۱. انکار در نظر گرفتن ملاحظات فرقه‌ای در سیاست‌های داخلی؛ ۲. مردود

شمردن خواسته‌های شیعیان به این علت که فرقه‌گرایانه، تفرقه‌افکنانه و ملهم از

ایران هستند؛ ۳. وارد کردن شمار کمی از شیعیان در پست‌های فرعی یا تشریفاتی برای پیشگیری از انتقادهای؛ ۴. تضعیف نهادهای مذهبی، اجتماعی و اقتصادی شیعی و جلوگیری از رشد آنها و در نهایت برخورد شدید با فعالیت‌های سیاسی شیعیان (فولر - فرانکه، ۱۳۸۴، ص ۲۰۲-۲۰۳).

بدین ترتیب تشدید خودآگاهی شیعیان پس از سال ۱۹۶۸م/۱۳۸۸ق، را باید پیامد طبیعی تعارض موجود میان سیاست‌های حزب بعث و منافع جامعه شیعی دانست.

**۲.۳.۶- پیروزی انقلاب اسلامی ایران:** اما در این میان پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عامل دیگری بود که تحولات جامعه شیعی عراق را وارد مرحله جدیدی نمود. به عبارت دیگر قطع نظر از تاریخ پر فراز و نشیب جنبش اسلامی شیعیان عراق، باید گفت خاستگاه معاصر آنان در پیوند با انقلاب اسلامی ایران تعریف شده است. روابط دو کشور ایران و عراق، به دلایل گوناگون در طول تاریخ، دستخوش حوادث و دگرگونی‌های فراوانی بوده است. اما در این میان به نظر می‌رسد اشتراکات مذهبی دو کشور و روابط تاریخی و گسترده دو جامعه شیعی از مؤلفه‌هایی بوده که همواره نگرانی دولتمردان عراقی را به دنبال داشته است. به عبارت دیگر شاید بتوان گفت، احتمالاً بدترین اشتباه عراق از زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری در سال ۱۹۵۸م/۱۳۷۷ق، نادیده انگاشتن حقوق اکثریت شیعه و بیگانه پنداشتن آنها، به‌رغم تعهد ملی گرایانه‌شان به عراق بوده است.

این اشتباه را می‌توان ناشی از پایگاه قدرت رژیم و ساختار قدرت سنی گرایانه‌اش دانست که بخشی از علل غلیان احساسات شیعی در عراق (ناشی از بیگانه انگاری‌شان) و بروز جنگ عراق - ایران (ناشی از واهمه رژیم از احساسات شیعی بعد از انقلاب ۱۹۷۹م/۱۳۹۹ق، ایران) نیز به شمار می‌رود (برنا بلداجی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۱-۱۵۲).

عبدالعزیز حکیم (رئیس وقت مجلس اعلای اسلامی عراق) بر این باور بود که یکی از دلایل و اهداف مهم حزب بعث از تأکید بیش از حد بر ناسیونالیسم عربی، مقابله با تهدیدات ایران بوده است. از دیدگاه سران بعث، شیعیان عراق به واسطه روابط تاریخی با جامعه شیعی ایران چندان قابل اعتماد نبوده و می‌توانستند به عنوان متحدان طبیعی ایران عمل نمایند. به همین دلیل حاکمان این حزب در طول دوران حکومت خود، همواره در مقابل خواسته‌های جامعه شیعی عراق بی‌تفاوت بوده و با بدبینی آن را دنبال می‌نمودند (حکیم، ۱۳۶۱، ص ۱۳).

رژیم بعث عراق، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، برای افزایش ناسیونالیسم عراقی و کاهش شکاف‌های اجتماعی سنی - شیعه - عرب و کرد، با اتخاذ سیاست ایران‌ستیزی، اقدام به اخراج بسیاری از ایرانیان ساکن در این کشور نمود. اخراج بیش از چهل هزار نفر از ایرانی‌تبارها، تحت عنوان ستون پنجم که به عنوان پیشگامان توسعه طلبی در عراق متهم و اخراج شدند، در نیمه دوم دهه ۱۳۹۰/م ۱۳۹۰ق، از نقاط عطف سیاست ایران‌ستیزی، رژیم بعثی تلقی می‌شود (احمدی، ۱۳۸۴، ص ۶۶).

اخراج ایرانیان، در عین حال بهانه‌ای برای حاکمان حزب بعث بود تا کنترل و نظارت خود بر عتبات عالیات و فعالیت‌های سیاسی جامعه شیعی را افزایش داده و آیت‌الله محسن حکیم، به عنوان مرجع اعلای شیعیان را تحت نظر گیرند. بنابر دستور مستقیم حسن البکر، رئیس جمهور وقت عراق، حردادان التکریتی، به عنوان وزیر دفاع، مأمور اعزام به نجف و گفتگو با آیت‌الله حکیم گردید. تکریتی در گزارش خود آورده است که هدف اصلی از این ملاقات هشدار به آیت‌الله حکیم در مورد نوع ارتباط با ایران و درخواست وی از محمدرضا شاه، برای خروج نظامیان ایران از شط‌العرب و پذیرش عهدنامه ۱۹۳۷/م ۱۳۵۷ق بود. اما آیت‌الله حکیم در مقابل ضمن گلایه از دولت عراق در مورد اخراج ایرانیان، اعلام نمود که بسیاری از آنان،

کسانی بودند که در عراق متولد شده، دارای ملیت عراقی بوده و حتی قادر به تکلم به زبان فارسی نبودند (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۷۱).

عدم پذیرش خواسته‌های رژیم از سوی آیت‌الله حکیم، باعث تیرگی روابط میان آنان گردید. برای آیت‌الله حکیم، محدودیت‌های بیشتری در نظر گرفته شد و فرزند وی، مهدی حکیم، به جرم جاسوسی برای سازمان سیا و اسرئیل تحت تعقیب واقع شد. در این زمان حزب بعث با اتخاذ برخی سیاست‌های خاص، عملاً به مقابله با جامعه شیعی عراق پرداخت. در بیستم ژانویه سال ۱۹۷۰م / ۱۳۹۰ق، این حزب اقدام به اعدام تعدادی از مبارزان و فعالان سیاسی شیعه نمود که در بین این افراد می‌توان به مهدی التیمی، مدیر مدرسه شیعیان در بغداد، محسن الحنبلی، از افسران بازنشسته ارتش و برخی از اعضای حزب الدعوة اشاره نمود (Jabar, 2003, p207).

رژیم بعث جرم این افراد را جاسوسی برای بیگانگان اعلام نمود. همچنین حزب بعث، طی فرمانی پروژه احداث دانشگاه کوفه را به حالت تعلیق درآورد و اعتبار ساخت آن (در حدود ۴/۵ میلیون دینار) که توسط شیعیان فراهم شده بود را مصادره نمود. حزب بعث در اقدام دیگری، با اعمال محدودیت‌هایی در مورد عتبات عالیات، ورود زائران را محدود نمود که این امر رفاه اقتصادی شهرهای مذهبی و موقعیت مالی علماء را تحت تأثیر قرار داد. حاکمان بعثی عراق همچنین با نسخ قانون معافیت طلاب علوم دینی از خدمت سربازی، تمام طلاب حوزه را موظف به انجام خدمت سربازی نمودند. این امر نقش مهمی در تضعیف حوزه علمیه نجف و کوچ طلاب به حوزه‌های خارج از عراق و مخصوصاً ایران داشت (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۷۱-۷۲).

اقدامات حزب بعث با واکنش علماء و رهبران سیاسی شیعه مواجه شد. آیت‌الله حکیم طی بیانیه‌ای به اقدامات رژیم اعتراض نمود. مهم‌ترین خواسته‌هایی که در این بیانیه مطرح گردیده بود عبارت بودند از:

الف. رفع محدودیت‌ها و تهدیدات موجود نسبت به حوزه علمیه نجف؛ ب. پذیرش فقه امامیه در دستگاه قضایی کشور؛ ج. حضور بیشتر شیعیان در دستگاه‌های دولتی؛ د. رفع توقیف از اموال مصادره شده شیعیان؛ ه. رفع سانسور از مطبوعات و اعطای آزادی بیان (حکیم، ۲۰۰۵، ص ۶۷-۶۸).

اما آیت‌الله حکیم، چندی بعد، در دوم ژوئن سال ۱۹۷۰م/۱۳۹۰ق دار فانی را وداع گفت و توده عظیمی از مردم در آیین تشیع او با آهنگی ضد بعثی شرکت نمودند. آیت‌الله حکیم، به‌رغم تقابل ضعیفش با حزب بعث، مرجعی بود که چندان تمایلی به حضور در عرصه سیاست نداشت. بعد از مرگ آیت‌الله حکیم، رژیم بعث، سیاست‌های خشونت‌بار خود را علیه جامعه شیعی عراق تشدید نمود. دستگیری آیت‌الله محمد باقر صدر و جمعی از رهبران شیعی در سال ۱۹۷۲م/۱۳۹۲ق، از جمله این اقدامات بود. همچنین در سپتامبر سال ۱۹۷۴م/۱۳۹۴ق، پنج تن از اعضای حزب الدعوه، توسط حاکمان بعث محکوم به اعدام گردیدند. در همان سال جمعیتی در حدود ۲۰۰ نفر از شیعیان که اکثراً وابسته به حزب الدعوه بودند به صورت دسته جمعی و در بغداد به دار آویخته شدند. بسیاری دیگر پس از دستگیری به جاهای نامعلوم منتقل گردیدند و سرنوشت نامشخصی یافتند (صوت الدعوه، ۱۴۱۴، ص ۴۲).

اما در این میان آنچه که رابطه عراق و جامعه شیعی این کشور را با ایران، وارد مرحله جدیدی نمود، وقوع انقلاب اسلامی ایران بود. با پیروزی انقلاب اسلامی در فوریه سال ۱۹۷۹م/۱۳۹۹ق، تغییرات شگرفی در اوضاع سیاسی منطقه خاورمیانه رخ داد. عراق از جمله کشورهایی بود که تأثیرات وقوع این انقلاب را با تمامی وجود احساس نمود. حمایت همه‌جانبه شیعیان عراق از پیروزی انقلاب، زنگ خطری برای رژیم بعث به حساب می‌آمد.

آیت‌الله محمد باقر صدر که بعد از فوت آیت‌الله حکیم، از مراجع مطرح عراق به حساب می‌آمد، طی تلگرافی به امام خمینی در مارس ۱۹۷۹م/۱۳۹۹ق، حمایت خود

را از نظام جمهوری اسلامی اعلام نمود. در قسمتی از این تلگراف آمده است: «در حالی که ما به موفقیت بیشتر شما امیدواریم، تمام سعی و تلاش خود را برای خدمت و کمک به پیروزی انقلاب پر شکوهتان به کار خواهیم گرفت تا در سایه مرجعیت شما و حکومت اسلامی قرار گیریم» (صدر، ۱۴۰۴، ص ۴۵).

در این تلگراف امام خمینی با عنوان بالاترین مرتبه حوزوی یعنی آیت‌الله العظمی مورد خطاب قرار گرفته بود. وجود اصول اعتقادی مشترک (مبانی نظری مشترک اسلام و به ویژه مذهب شیعه)، نقش مؤثر مقوله مرجعیت، سابقه اقامت مرجع تقلید وقت، امام خمینی در عراق، وجود عتبات عالیات در عراق و مراودات بین حوزه‌های علمیه دو کشور از جمله شاخص‌های مهمی است که «همبستگی ایدئولوژیک و همگرایی تاریخی - فرهنگی» بین دو جامعه شیعی ایران و عراق را در طی دهه‌های اخیر و مخصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موجب می‌گردید.

به نظر می‌رسد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، روح امید را در میان شیعیان عراق زنده نموده بود. در ۲۲ می سال ۱۹۷۹م / ۱۳۹۹ق، جمعیت عظیمی از شیعیان عراق با تجمع در شهر نجف و انجام راهپیمایی، پیروزی انقلاب ایران را جشن گرفتند. در این گردهمایی شعارهایی چون: «در سایه خمینی و صدر، اسلام پیروز خواهد شد» و «ای رهبر عصر ما، ما همیشه سربازان وفادارت خواهیم بود» بارها به گوش شنیده شد (قالب، [بی‌تا]، ص ۹۲). این راهپیمایی خشم حاکمان بعثی را برانگیخت و بر دامنه سختگیری و خشونت آنان علیه گروه‌های شیعی افزود. آیت‌الله صدر، در واکنش تصمیم به ترک عراق و مهاجرت به ایران گرفت. به‌رغم تلاش مقامات بعثی برای جلوگیری از این مسافرت، آیت‌الله صدر مصمم به ترک کشور بود. در چنین شرایطی، امام خمینی طی نامه‌ای سرگشاده، آیت‌الله صدر را به ماندن در عراق مکلف نمود. در این نامه آمده بود: «حجت‌الاسلام حاج سید محمد باقر صدر، ما متوجه شدیم که جنابعالی قصد دارید عراق را به خاطر بعضی حوادث ترک کنید.

من صلاح نمی‌بینم که شما مرکز و مهد یادگیری اسلام را ترک نمایید و در مورد این موضوع نگرانم. امیدوارم که خداوند لطف و مرحمتش را شامل حالتان فرماید» (صدر، ۱۴۰۴، ص ۵۱).

آیت‌الله صدر در پاسخ، طی یادداشتی خطاب به امام خمینی نوشتند: «تلگراف سرشار از لطف شما به دستم رسید. من از حمایت‌های روحی شما که در سازماندهی اوضاع نجف به یاریم می‌آید، بسیار ممنونم. همچنین اینجانب، عمق اهمیت حمایت روحانیون از نجف اشرف را درک می‌کنم. بسیار مایلیم که موقعیت هزاران مسلمان و معتقد به ایران عزیز را در نجف گزارش کنم، تشکر بی‌نهایت من را به واسطه راهنمایی و نیروی روحانی که به همه مردم دنیا می‌دهید، پذیرا باشید، آرزوی موفقیت و پیروزی انقلاب اسلامی را دارم» (همان، ۵۳).

در کنار شور و شوقی که از پیروزی انقلاب اسلامی در نزد شیعیان عراق ایجاد شده بود، وقوع حوادثی چون اعتصاب کارگران بخش‌هایی از صنایع عراق، از جمله کارگران شرکت نفت و تظاهرات خیابانی آنان، رهبران رژیم بعث را به شدت وحشت‌زده نمود. آنان نگران وقوع انقلابی شبیه ایران در کشور خود بودند. این موضوع بارها توسط صدام حسین و در جلسات مختلف عنوان گردید. در فوریه سال ۱۹۸۰/۱۴۰۰ق، رئیس‌جمهور عراق طی سخنانی از تقسیم عراق به سه ایالت شیعه، سنی و کردنشین اظهار نگرانی نمود (Tripp, 1993, p.99). همچنین در جریان ملاقات با حُسنی مبارک، رئیس‌جمهوری مصر، صدام حسین اعلام نمود که تهدید کشور اسلامی ایران برای رژیم وی به مراتب بیشتر از کشور اسرائیل است. زیرا از نگاه وی ایران دارای سلاحی بود که شامل دو بعد سیاسی و مردمی می‌شد و این دو می‌توانستند با کمک همدیگر حکومت وی را نابود سازند (Ibid. p102).

سعدون حمادی، وزیر امور خارجه وقت عراق در پانزدهم اکتبر ۱۹۸۰م/۱۴۰۰ق، ضمن سخنرانی در شورای امنیت سازمان ملل، رهبران حزب الدعوه را به تروریسم و تباری با ایران متهم نمود (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۱۲).

مجموعه این عوامل دولتمردان عراقی را به سوی یک رشته عملیات‌های خشونت‌بار علیه جامعه شیعی سوق داد. این رژیم در نخستین گام، قیام ۱۳ رجب<sup>۱</sup> ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م، را به خاک و خون کشید. این حرکت در واقع بازتاب مستقیم و فوری انقلاب اسلامی ایران بر شیعیان عراق بود. شدت و گستردگی سرکوب در این قیام به حدی بود که باعث بروز شکاف در شورای رهبری انقلاب عراق و اعدام ۲۲ مقام بلندپایه یعنی گردید. اعلام حمایت مطلق آیت‌الله صدر از انقلاب اسلامی ایران و تشویق مبارزه مسلحانه علیه بعث، رژیم را واداشت تا او را به خاطر طرح‌ریزی در جهت تشکیل حکومت شیعه در عراق به خیانت متهم کند. آیت‌الله صدر و خواهر فعال او بنت‌الهدی پس از دستگیری به بغداد منتقل و در آوریل ۱۹۸۰م/۱۴۰۰ق، اعدام شدند (قالب، [بی‌تا]، ص ۲۱). طی آن ماه‌ها، علاوه بر دستگیری تعداد زیادی از مخالفان شیعی، ده‌ها هزار نفر از شهروندان ایرانی و عراقی به ایران اخراج شدند. بدین ترتیب سرکوب شدید شیعیان و اقدامات خشونت‌بار حزب بعث در مورد آنان، از زمان به قدرت رسیدن (ژوئیه ۱۹۶۸م/۱۳۸۸ق) تا زمان سقوط (مارس ۲۰۰۳م/۱۴۲۴ق) در مقاطع مختلف ادامه یافت و این امر نقش مهمی در شکل‌گیری جریان‌ها و گروه‌های معارض شیعی علیه حاکمیت حزب بعث داشت.

۱. اولین قیام مردمی شیعیان عراق بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به حساب می‌آید و تقریباً ادامه و استمرار آن، تا شروع جنگ تحمیلی ۱۹۸۰م/۱۴۰۰ق، ادامه یافت.



## نتیجه

نگاهی به تاریخ معاصر عراق از بعد از استقلال این کشور تا سقوط حزب بعث، نشان می‌دهد که قدرت سیاسی با تمام منافی که از آن ناشی می‌شود، همواره حول محور محدود اعراب سنی (و حتی گاهی اوقات جزوی از جمعیت سنی) تمرکز یافته است که شیعیان بدان راهی نداشته‌اند. حتی همراهی با نظام رسمی و پذیرش قواعد اعلام نشده قدرت، طی دهه‌های حاکمیت دولت‌های وابسته تا فروپاشی حزب بعث در سال ۲۰۰۳/۱۴۲۴ق، نفع زیادی برای شیعیان در بر نداشت و نقش بیشتری در حکومت به آنان داده نشد. از سوی دیگر، پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی نیمه اول قرن بیستم که در دهه ۱۹۵۰م تا حد زیادی سرعت گرفت، به تدریج ساختار سنتی جامعه شیعی را تغییر داد و گروه‌های اجتماعی جدیدی را به وجود آورد. در نتیجه بی‌توجهی دولت به مشکلات جامعه شیعی، بسیاری از روستائیان محروم و اقشار کم درآمد روانه شهرهای بزرگ گردیدند. آنها در شهرها، بدون داشتن کار مطمئنی، در مجاورت مساجد و حاشیه شهرها زندگی می‌کردند و برای نخستین بار، گروه منظمی از جامعه را تشکیل می‌دادند. روند شهری شدن در میان شیعیان، روند سریعی بود و نه تنها بر قشر فقیر جامعه، بلکه بر تعداد بی‌شماری از جوانان تأثیر گذاشت، بنابراین به نظر می‌رسد در دهه ۱۹۶۰م/۱۳۸۰ق، تلاقی مجموعه‌ای از عوامل، آگاهی و تلاش برای ابراز وجود سیاسی را در میان شیعیان عراق بالا برد. تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی فراگیر دولت‌های حاکم بر عراق علیه شیعیان، افزایش بینش سیاسی جامعه شیعی به واسطه عواملی چون حضور مستمر مرجعیت و حوزه‌های علمیه در صحنه تحولات عراق، توسعه آموزش و گسترش شهرنشینی، بهره‌گیری ایدئولوژی‌های سکولار چون کمونیسم و بعث از مسائل جامعه شیعی و در

نهایت تأثیرات وقوع انقلاب اسلامی ایران در طی سال‌های بعد، بخشی از تحولاتی بودند که واکنش شیعیان را برانگیخت و موجب فعال شدن آنان در صحنه سیاسی گردید. از این رو می‌توان گفت تحولات ایجاد شده در ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه شیعی عراق در بعد از استقلال این کشور تأثیر مستقیمی بر جنبش سیاسی این جامعه نهاد. به عبارت دیگر ظهور جنبش‌های سیاسی - اجتماعی، در میان شیعیان عراق، در تاریخ معاصر این کشور، روندی بود که به وسیله تغییرات اجتماعی جدید و تحت نفوذ فرصت‌های سیاسی موجود در جامعه به وجود آمد. این روند تا پایان حاکمیت حزب بعث تداوم داشت و نقش عمده‌ای در سقوط این حزب ایفاء نمود.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## منابع

۱. ابراهیم، فرهاد؛ الطائفیه و السياسه فی العام العربی (نموذج الشيعة فی العراق)؛ دمشق: مكتبة مدبولی، ۱۹۹۶م.
۲. احمدی، علی؛ اخراج ایرانیان از عراق؛ تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
۳. حائری، عبد الهادی؛ تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق؛ چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۴. الحسنی، سلیم؛ عالمان شیعه و رویارویی با استعمار؛ ترجمه محمد هادی باسخواه؛ مشهد: آستان قدس، ۱۳۸۷.
۵. حسین، محمد توفیق؛ نهاية الاقطاع فی العراق؛ بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۵۸م.
۶. حکیم، عبد العزیز؛ مصاحبه با روزنامه اطلاعات، (پنجشنبه ۱۳۶۱/۱/۱۹).
۷. حکیم، محمد باقر؛ الامام حکیم، الطبعه الاولى؛ النجف الاشرف: منشورات دارالحکمه، ۲۰۰۵م.
۸. الخاقانی، علی؛ شعراء الغرای او النجفیات؛ نجف: دارالبیان، ۱۹۹۵م.
۹. خیون، رشید؛ احوار العراق تاریخ الماء و التجفیف؛ بغداد: مرکز العراق للابحاث، ۲۰۰۵م.
۱۰. الراوی، منصور؛ دراسات فی السكان و التنمیه فی العراق؛ بغداد: طبع بمطابع التعليم العالی، ۱۹۸۹م.
۱۱. الرهیمی، عبدالحلیم؛ تاریخ جنبش اسلامی در عراق (۱۹۰۰-۱۹۲۴)؛ ترجمه جعفر دلشاد؛ چاپ اول، اصفهان: چهار باغ، ۱۳۸۰.
۱۲. رووف، عادل؛ العمل الاسلامی فی العراق؛ الطبعه الاولى، بیروت: دارالهادی، ۲۰۰۵م.
۱۳. السعدی، ریاض ابراهیم؛ الهجرة الداخليه للسكان فی العراق؛ الطبعه الاولى، بغداد: مطبعه دارلسلام، ۱۹۷۶م.
۱۴. شبر، حسن؛ حزب الدعوة الاسلامیه؛ الطبعه الاولى، قم: باقیات، ۱۴۲۷ق.
۱۵. صدر، حسین؛ العلاقه التاريخیه للسید الشهدی صدر بالامام و الثورة؛ تهران: وحده الاعلام للمجلس الاعلی، ۱۴۰۴ق.
۱۶. صوت الدعوة، نشریه داخلیه للاعضاء، (محرم ۱۴۱۴)، العدد ۴۴.
۱۷. العزاوی، عباس؛ تاریخ العراق بین الاحتلالین؛ الطبعه الاولى، قم: مکتبه الحیدریه، ۱۴۲۵ق.
۱۸. العلوی، حسن؛ الشيعة و الدولة القومیة فی العراق؛ الطبعه الاولى، قم: روح الامین، ۱۴۲۶ق.
۱۹. عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر؛ ترجمه بهاءالدین خرمشاهی؛ چاپ چهارم، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰.
۲۰. فولر، گراهام؛ ای - فرانکه، رند رحیم؛ شیعیان عرب مسلمانان فراموش شده؛ ترجمه خدیجه تیریزی؛ چاپ اول، قم: انتشارات شیعه شناسی، ۱۳۸۴.
۲۱. فیاض، عبدالله؛ الثورة العراقیة الكبرى (سنه ۱۹۲۰)؛ الطبعه الاولى، بغداد: مطبعة الارشاد، ۱۹۶۳م.

۲۲. کاشف الغطاء، محمد الحسین؛ الدين و السلام أو الدعوة الاسلاميه؛ الطبعة الثانية، ج ۲، صيدا، [بی تا].
۲۳. مار، فب؛ تاریخ نوین عراق؛ ترجمه محمد عباس پور؛ چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.
۲۴. المس، بیل؛ تاریخ العراق القریب؛ ترجمه جعفر خیاط؛ بغداد: وزارة التربية و التعليم، ۱۹۷۱م.
۲۵. نظمی، ومیض جمال عمر؛ الجذور السياسية و الفكرية و الاجتماعية للحركة القومية العربية فی العراق؛ الطبعة الثانية بغداد: مرکز دراسات الوحدة العربية، ۱۹۸۵م.
۲۶. النفیس، احمد راسم؛ الشيعة فی العراق بین الجذور الراسخه و الواقع المتغیر؛ الطبعة الاولى، قاهره: مرکز المحروسة للنشر و الخدمات الصحیفة و المعلومات، ۲۰۰۵م.
۲۷. الهلالی، عبدالرزاق؛ الهجره من الريف الى المدن فی العراق؛ بغداد: شركة الطبع و النشر الاهلیه، ۱۵۹۸.
۲۸. الوردی، علی؛ لمحات الاجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث؛ الطبعة الثالثة، قم: المكتبة الحیدریه، ۱۴۲۵ق.
۲۹. وزارت الداخلية العراقیه، المديرية العامة للاحصائية لتسجيل عام ۱۹۵۷، بغداد: ۱۹۶۱م.
۳۰. ویلی، جویس؛ نهضت اسلامی شیعیان عراق؛ ترجمه مهوش غلامی؛ چاپ اول تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.
۳۱. یاقی، اسماعیل احمد؛ دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال؛ ترجمه رسول جعفریان؛ چاپ اول، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.

- 32 Aziz, m, **Geographical aspects of rural migration from amara province Iraq 1955-1964**, Durham University, 1968.
- 33 Batatu, Hanna, **the old social classes and the Revolutionary movements of Iraq**, Princeton university press, 1989.
- 34 \_\_\_\_\_ ; **Ira Shia, The political role and the process of their integration in to society**, Washington, Georg Town University centre for contemporary Arab studies, 1987
- 35 Cole, Juan and Keddie Nikki, **Shiism and social protest**, New Haven, Yale univevsity press, 1986 .
- 36 Cole, Jun, **the united states and Shiite Religious Factions in post Bathist Iraq**, Middle East gournal volume 57 2003 autumn n۴.
- 37 Davis, Eric, **strateies for promoting Democracy in Iraq**, Washington, D. C United States institute of peace, 2003
- 38 Fuller, Graham E., **Islamist politics in Iraq after saddam Hussein** Washington, United States instate of Peace, 2003.
- 39 Jabar, A, Faleh, **the Shiite Movement in Iraq**, first published, London, Saqi book, 2003
- 40 Hechter, Michel and kabiri, Nika, **Attaining social order in Iraq**, university of Washington press, 2004
- 41 Charles, Tripp, **The Iran war and the Iraqi state**, university of London press, 1993
- 42 Nakash, Yitzhak, **the Shiis of Iraq**, Princeton university press, 2003.